ما شاء الله لا قوة الا بالله

بتایید دانای مضمرات ضمائر کون و مکان و توفیق بینای مستترات خواطر زمین و زمان

[illegible]

مجموعه

[illegible]

باهتمام هیچمدان محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان بن مرحوم پرورده تربیت یافته همت برادر معظم محمد مصطفی خان مغفور

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۹۰ه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد منشی انشای عالم که خبر فرحت اثر وجود با جود مبتدای آفرینش یعنی پیغمبر با در داده و نعت منعوتی که ذات با برکاتش را خالق کائنات عدیم البدل و بنای ابتدای خلق نهاده و منقبت آل اطهار و اصحاب کبارش که موانع شیوع اسلام را زائل فرمودند و سرگشتگان بوادی ضلالت را بشاهراه هدایت منصرف و معطوف نمودند **مخفی مباد** که هر چند تعریف و تقسیم جملات بشرح و بسط در عمدة المرام محرر این اقل انام سابق ازین مندرج شده لیکن چون اکنون در التوضیح الکامل لشرح مائة عامل ضمن حل ترکیب ذکر جملات بمیان آمد لهذا بکما ینبغی مناسب درین جا نیز بسبیل اختصار نوشته شد تا طالب را حالت منتظره باقی نماند و لسامی جمل را بصیرت تمام حاصل ذهن خود گرداند و چون باعث تسطیر این سطور سعادت اقبال نشان **حافظ محمد ابو سعید خان** سلمه الله تعالی و ابقاه و الی معارج العلوم و الکمالات رقاه یعنی صاحبزاده مجمع مکارم و اخلاق منبع محاسن و اشفاق مخدومی و مکرمی جناب **محمد عبد الرحمن خان صاحب** افیض علیه الانا عیم و المواهب صاحب مطبع نظامی واقع کانپور صین عن الشرور ست لهذا نامش **تنقیح ابو سعید خانی** ست چنانکه نام توضیح مذبور **تبیین ابو سعید خانی** امید از ناظران آنکه هرگاه ازین تنقیح و توضیح تمتع بردارند خان ممدوح بالقابه و صاحبزاده موصوف باوصافه و فقیر هیچدان را بدعای فلاح دارین یاد آرند که إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ **بدانکه** تمامی کلمات عرب دو گونه است **مفرد** و آن لفظی ست تنها برای دلالت بر یک معنی و آنرا کلمه گویند و آن یا اسم ست یا فعل یا حرف **و مرکب** و آن لفظیست که از دو یا بیشتر از دو کلمه حاصل شود و آن اگر گوینده بران خاموشی گزیند شنونده را خبری یا طلبی حاصل نشود **غیر مفید** نام دارد و **مرکب ناقص** نیز چون غُلَامُ زَيْدٍ و خَمْسَةَ عَشَرَ و سِيبَوَيْهِ و بَعْلَبَكَّ و یا شود **مفید** موسوم ست و **مرکب تام** و **جمله** و **کلام** نیز و در جمله چون اسناد یک کلمه بدیگری باشد بنحویکه مخاطب را افادت تامه نماید و او را من بعد انتظار مسند الیه یا مسند باقی نماند لهذا از مسند الیه و مسند ناگزیرست و این هر دو از ارکان جمله باشند پس اگر جزو اول اسم باشد حقیقةً یا حکماً و یکی از ارکان جمله بود **اسمیه** باشد و اگر فعل بود **فعلیه** و حرف اعتبار را نشاید زیرا که نه مسند الیه باشد و نه مسند لهذا زَيْدٌ قَائِمٌ و إِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ و تَسْمَعُ بِالْمُعَيْدِيِّ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرَاهُ و يَا لَا أَنْ تَرَاهُ و هَيْهَاتَ الْأَمْرُ و رُوَيْدَ

زَيْدًا أَوْ أَقَائِمٌ الزَّيْدَانِ اسمیه است و بعضی سه اخیر را نظر بمعنی فعلیه گویند و یا زَیْدُ بمذهب سیبویه و مختار ابن حاجب
فعلیه است زیرا چه نصب محلی زید بسبب ادعو مقدر ست و نزد مبرد بسبب حرف ندا که قائم مقام ادعو ست مگر نزد ابو علی
اسمیه که یا از اسمای افعال ست و فاعل در ان مستتر و زید در محل نصب بنا بر مفعولیت و اگر ظرف یا جار با مجرور بود و بعد آن اسم مرفوع
ظرفیه نزد اخفش و نزد سهیلی اسمیه و تفصیل در عمدة المرام ست و علامه زمخشری قسم چهارم شرطیه اگوید مثل اِنْ تَأْتِنِي
أُكْرِمْكَ و حق اینکه حروف شرط چون از ارکان جمله نیست اگرچه بر صدر کلام آمده لهذا جمله شرطیه هم فعلیه باشد و از نجاست
که فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ و مثل آنرا با اینکه صدر اینها اسماست جملات فعلیه گویند
چرا که اسمای مذکوره از ارکان جمله یعنی مسند الیه و مسند نیستند بلکه در حقیقت مؤخراند زیرا چه فضله واقع هستند یعنی مفعول از لیس
اگر نظر بنفس مفهوم جمله قطع نظر از سائر امور خارجیه قائلش را بصدق و کذب صفت توان کرد خبریه بود ورنه انشائیه و آن امر
باشد چون اِضْرِبْ یا نهی چون لَا تَضْرِبْ یا استفهام مانند أَضَرَبَ زَيْدٌ یا تمنی نحو لَيْتَ زَيْدًا حَاضِرٌ یا ترجی
چون لَعَلَّ عَمْرًا غَائِبٌ یا عقود مثل بِعْتُ و اِشْتَرَيْتُ و یا نداء مثل یَا زَیْدُ یا عرض نحو أَلَا تَنْزِلُ بِنَا فَتُصِيبَ خَيْرًا
یا تحضیض مانند هَلَّا ضَرَبْتَ زَيْدًا یا قسم مثل وَاللهِ لَأَضْرِبَنَّ زَيْدًا و یا تعجب مثل مَا أَحْسَنَهُ وَأَحْسِنْ بِهِ و غیره
و نیز بر دو قسم ست صغری و کبری کبری جمله ایست اسمیه که خبر در ان نیز اگر اسمیه باشد چون زَيْدٌ أَبُوهُ قَائِمٌ ذات وجه
گویند و اگر فعلیه بود مثل زَيْدٌ قَامَ أَبُوهُ ذات وجهین و صغری جمله ایست که جزو کبری بود چنانکه در هر دو مثال
گذشت و نیز دو نوع ست یکی آنکه او را محلی از اعراب نباشد و دوم آنکه باشد و در انواع این دو قسم میان علما اختلاف کثیر ست
لیکن بر حسب مختار اکثر مذکور میشود اول نه ست یکی مستأنفه و ابتدائیه هم گویند لیکن اوضح اول و آن دو گونه است اول
آنکه در اول و ابتدای کلام واقع شود خواه از روی لفظ خواه از روی نیت یعنی آنکه مسبوق کلام دیگر باشد اول چنانکه ابتداء گوئی
زَيْدٌ قَائِمٌ و قَامَ زَيْدٌ و ثانی مثل رَاكِبًا جَاءَنِي زَيْدٌ و این را مفتتحه گویند دوم مسبوق بکلام سابق باشد لیکن
ارتباطش بان یعنی تعلق او از ماقبل منقطع بود مثل مَاتَ فُلَانٌ رَحِمَهُ اللهُ و إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا بعد وَلَا يَحْزُنْكَ
قَوْلُهُمْ و همچنین جمله معموله عامل ملغی بجهت تاخر خود مثل زَيْدٌ قَائِمٌ أَظُنُّ و این را منقطعه و مقطوعه نامند دوم معترضه
و آن جمله ایست که میان دو چیز مستلازم در آید که از شان هر دو نیامدن اجنبی بمیان باشد و فائده او تقویت و تسدید کلام
و این جمله اکثر میان فعل و معمولش و مبتدا و خبر و موصول و صله و قسم و جوابش و موصوف و صفت و شرط و جزا و مجرور و جار
اسم باشد یا حرف واقع شود مثل هٰذَا غُلَامُ وَاللهِ زَيْدٍ و بِاللهِ زَيْدٍ و آیت کریمه إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ
عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بتقدیر لا یؤمنون خبر ان الذین کفروا که جمله مستأنفه است
سواء علیهم الخ جمله اسمیه خبریه معترضه است خواه سواء علیهم مبتدا باشد و انذرتهم الخ خبر یا بالعکس بتاویل انذارک و عدمه سواء علیهم
سوم مبینه و آن تفسیریه و مفسره نیز نام دارد و آن جمله ایست که کلام سابق را که مجمل ست بیان نماید و آن دو نوع ست
یکی مجرد از حروف تفسیر مثل خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ بعد إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللهِ كَمَثَلِ آدَمَ دوم مقرون بحرف
تفسیر مثل زَيْدٌ بَاذِلٌ أَيْ زَيْدٌ سَخِيٌّ و فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا چهارم معلله و آن جمله ایست

که علت کلام سابق باشد نحو لا تصوموا فی هذه الایام فانها ایام اکل وشرب پنجم جمله جواب قسم مثل والقرآن
الحکیم انک لمن المرسلین ششم جمله جواب شرط غیر جازم یعنی اذا ولو ولولا ولما وکیف مثل اذا جئتنی اکرمتک
زید یا لولا جاء عمرو یا لما جاء بکر یا کیف تفعل افعل هفتم جمله نتیجه وآن نتیجه کلام سابق باشد یعنی از کلام
سابق پیدا شود مثل الخفض من خواص الاسماء والجزم من خواص الافعال فلیس فی الاسماء جزم ولا فی
الافعال خفض واین جمله فصیحه هم نام دارد که افصاح یعنی بیان شرط محذوف مینماید زیرا که جزای شرط محذوف واقع شده
تقدیر عبارت اذا کان کذلک یعنی اذا اختص الخفض بالاسماء والجزم بالافعال فلیس فی الاسماء جزم ولا فی
الافعال خفض هشتم جمله معطوفه وآن جمله ایست که معطوف بر جمله سابقه باشد که محلی از اعراب ندارد مثل قام زید
وقعد عمرو نهم صله موصول اگرچه موصول بحسب اقتضای عامل اعراب محلی داشته باشد بدلیل ظهور اعراب در نفس
موصول مثل لیقم ایهم فی الدار ولاکرمن ایهم عندک وامرر بایهم هو افضل وشرط آنست که صله جمله خبریه
ومعلوم مخاطب ومشتمل بر ضمیر مطابق موصول لفظا یا تقدیرا باشد قسم دوم یعنی آنکه محلی از اعراب داشته باشد هجده است اول آنکه خبر
مبتدا باشد چون زید ابوه قائم وزید قام ابوه دوم خبر ان مثل ان زیدا ابوه ذاهب یا ذهب ابوه سوم آنکه
مبتدا باشد مثل تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه وسواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم که تسمع بالمعیدی بتاویل
سماعک بالمعیدی وانذرتهم الخ بتاویل انذارک وعدم انذارک یا هم سواء علیهم مبتدا است چهارم نائب فاعل هرگاه از جمله لفظ مراد بود
مثل یقال زید عالم واین باب قول مختص ست این هر چهار جمله در محل رفع باشد پنجم خبر باب کان مثل کان زید ابوه قائم یا قام
ابوه ششم خبر باب کاد مثل وما کادوا یفعلون هفتم خبر ما ولا مشبهتان بلیس چون ما ولا زید ابوه فاضل یا فضل
ابوه هشتم محکی بقول مثل قالوا امنا نهم مفعول دوم باب علمت مثل علمت زیدا ابوه قائم یا یقوم ابوه دهم مفعول سوم
باب اعلم مثل اعلمت زیدا عمرا غلامه عالم یا یعلم غلامه یازدهم حال چون جاءنی زید قد رکب ابوه یا وابوه
راکب دوازدهم مستثنات بقول ابن خروف مثل لست علیهم بمصیطر الا من تولی وکفر فیعذبه الله العذاب الاکبر
این هر هشت جمله در محل نصب باشد سیزدهم مضاف الیها محلش جر ست ومضاف آن ظرف زمان باشد مثل یوم ینفع الصادقین
صدقهم ویوم هم بارزون ولما نزد کسیکه بالکسیث وقائل ست مثل لما جاء زید جاء عمرو واز ظروف مکان حیث مضاف
بجمله میشود چون جلست حیث زید جالس چهاردهم صفت نکره چون جاءنی رجل ورایت رجلا ومررت برجل ابوه عالم
یا یعلم ابوه پانزدهم معطوف بر جمله که برای او محلی از اعراب باشد مثل قام زید وقعد عمرو شانزدهم بدل شرطیکه از جمله مبدل
عنها در ادای مقصود اکمل واوفی بود مثل لا تقیمن عندنا در محل نصب قول شاعر + اقول له ارحل لا تقیمن
عندنا + که بدل از ارحل که مقوله قول ست واقع ست ودر ادای مراد که کوچ باشد اکمل ... واین هر سه قسم در محل رفع ونصب
وجر بحسب متبوع باشد هفدهم جواب شرط جازم یعنی ان واخواتش محلش جزم ست اگر مضارع مجزوم بحرف شرط نبود مثل من یضلل الله
فلا هادی له واین قمت قمت هیجدهم جواب شرط جازم مضارع مجزوم پس این جواب مجزوم لفظا ومحلا هر دو باشد مثل من یرد ثواب
الدنیا نؤته منها ومن یرد ثواب الاخرة نؤته منها ومهما یکن العون من الملک العلام یحسن الاختتام علی عمدة المرام

بسم الله الرحمن الرحیم

فاتحهٔ کتاب تعظیم و تحمید خالقی که تمامی افعال خلق مر هود اوست و سائر حرکات و سکنات پیدا نموده او و هو ابتدای کلام بعث هر نوعی که ظلمات تشکیک و نحو کلمهٔ توحید احضار اهل طغیان شد و تحمید و تصلیه و صفت بیان جمع یعنی اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم افزوده صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه تحیات و تسلیمات اما بعد چون بعضی از طالبان علوم سائل شده بودند ای از شائقان فنون ملتمس گردیدند که از نسخهٔ شرح مائة عامل عربی مطبوعه سابق مغلقات کلی توضیح معانی نفسے تام در منمایند و در حل ترکیب جملات باقیه چه دشوار بها که بسوی کار نمی آید اگر توضیح تمام معانی مرقوم شدی فیض عام گردیدی اگر حل ترکیب جملات باقیه هم مسطور بودی مفید تام گشتی بنده راقم هیچمدان راجی غفران محمد عبد الرحمن بن خان محمد خوش جان القیض علیه سحائب الرحمة و الرضوان خدمت استاذی معظمی مخدومی مکرمی جناب مولانا مولوی الٰهی بخش صاحب سلمه الله الواهب اصرار این معنی نموده و وقت انکار جناب ایشان استبداد نموده ناچار جناب ایشان قبول نموده و کتب مفصله بوقت فراهم فرموده در توضیح معانی تا ممکن دقیقه نا مرعی نگذاشتند و در حل ترکیب تراکیب تازه مرقوم ساختند تمائق اگر اول سا اتمام و کمال مطالعه کنند از خواندن دیگر کتب نحو مستغنی گردد و اگر فوائد مندرجه ثانی را بلحاظ در گیر و کدام استعداد و صیانت خبر باد حفظ در الاعراب کند بنده و چون در حقیقت باعث تحریر و موجب تسطیر فرزند دلبندم نور الابصار سعادت توام حافظ محمد ابو سعید خان سلمه الله فی تحصیل العلوم و حفظه و سلم است لهذا باسم **تبیین ابو سعید خانی** که نام تاریخی است موسوم ساختند و بحکم اسم باسمے بلقب **التوضیح الکامل** ملقب داشتند و حق ترسیم اغلاط کتاب و تصنیف حل ترکیب و توضیح معانی که از افادات جدیده و افاضات حدیثه مفیده است این راقم هیچمدان هبه فرمودند عاجز حسب مراد دفعانون مستیم ۱۸۶۷ع داخل رجسٹر سرکار گردانید تا آنکه کتاب از صرصر اغلاط بسبب بے اعتنائی ارباب طبع بشیرازه بندی صحت محفوظ گردید اکنون از صاحبان مطابع و تجارت التماس آنست که بدون اجازت کسا قدم جسارت در بازار طبعش نگشایند و نسخهای بقدر حاجت از بین اقل انام طلب فرمایند و بر کسانیکه از این کتاب تمتعی برگیرند واجب است که تقیر و فرزند دلبندم طول عمره و محشی القابه بدعای رفاهیت دارین یاد آرند و اگر جائی سهو القلم ببینند اگر درستی آن نتوانند حرفی هم نگیرند بعین الرضا بنظر فرمایند شیوهٔ کریمان گزینند کہ ع الْعُذْرُ عِنْدَ کِرَامِ النَّاسِ مَقْبُوْلٌ + فائده انتساب متن این کتاب مسمی بمائة عامل بامام شیخ عبد القاهر شهرت دارد و بر حسب تصریح محمد ماه بن محمد انور صاحب مکنون مولانا محمد عبد الرحمن جامی قدس سره السامی شارح معلوم می شوند

وَاللّٰهُ وَلِیُّ التَّوْفِیْقِ وَبِیَدِہٖ اَزِمَّةُ التَّحْقِیْقِ وَمِنْهُ الْبِدَایَه وَاِلَیْهِ النِّهَایَه

فهرست ماخذ تبیین ابو سعید خانی

رضی کافیه	غایة التحقیق	فوائد ضیائیه	عبد الرحمن	عبد الغفور	تکملهٔ عبد الغفور	متوسط شرح کافیه
مغنی اللبیب	منهل	مسالک بهیه	حل ترکیب کافیه ملا زینی زاده افندی		درایه شرح هدایة النحو	دهن حاشیه ضو
صادق حاشیه شرح مائة عامل عربی		عبد الرسول شرح الشرح مائة عامل		کلیات ابو البقا	بیضاوی شریف	قاموس
تاج المصادر	مراح الارواح	شرح صمدیه	شرح نحو میر	مواهب علیه	افادات تازه از نتائج افکار محشی القابه	

باید دانست که در بعضی جا اسامی این کتب مسطوره تصریح مرقوم است و در بعضی مقام بکنایت اکتفا رفت و در بعض مواضع مضمون مناسب محل قلمی گردید و ایمائی باسم کتاب نرفت و هر افادات تازه که قلم افاضات محشی القابه کاتبه اللهم اغفر له است و در بعضی جا ها فقط اللهم اغفر له که ترجمه اش الٰهی بخش است و در بعضی امکنه در فوائد جدیده اشارتی هم باسم سامی نرفته و این در توضیح معانی است اما حل ترکیب

پس آن محض از نتائج افکار تازه است و بس

الديباجة في الحمد والنعت والمنقبة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعمائه الشاملة وآلائه الكاملة والصلوة

على سيد الانبيا محمد المصطفى وعلى آله المجتبى

اعلم ان العوامل في النحو على ما الفه الشيخ الامام

افضل علماء الانام عبد القاهر بن عبد الرحمن الجرجاني

سقى الله ثراه وجعل الجنة مثواه مائة عامل

التركيب

للصفحة المهندسة

هندسية

و یجوز که الرحمن الرحیم مرفوع اند بنا بر خبریت مبتدای مقدر و منصوب بفعل مقدر یعنی اعنی یا امدح نیز باید

To: www.al-mostafa.com

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

وليكن [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوسعید [illegible]

[illegible]

التركيب للصفحة المهندسة هندسة

[illegible]

فی چنین کی
حرف جار برای استعلای ...
مبنی بر سکون ما موصوله برای ...
... ما موصوف ...
مفعول به الف ماضی معروف تفعیل از ...
راجع به ما منصوب محلا مفعول به ... متصل
منصرف ... معرف بلام عهد خارجی ...
الامام ... معرف بلام عهد خارجی مرفوع لفظا ...
صفت اول ... منصرف ...
... مرفوع لفظا ... بسبب ... صفت
... معرف ... معنی من
... منصرف ... لفظا مضاف الیه مضاف
... مضاف الیه ...
الامام معرف بلام عهد خارجی ...
لفظا مضاف الیه مضاف ...
محلا ... مضاف الیه ...
مضاف الیه

[illegible]

التركيب للصفحة الهندسية بهندسة

[illegible]

لفظية ومعنوية فاللفظية منها على

ضربين سماعية وقياسية فالسماعية

منها احد وتسعون عاملا والقياسية

منها سبعة عوامل والمعنوية منها عددان

وتتنوع السماعية منها على ثلثة عشر نوعا

النوع الاول

حروف تجر الاسم فقط وتسمى حروفا جارة وهي

سبعة عشر حرفا الباء للالصاق وهو اتصال

الشيء بالشيء اما حقيقة نحو به داء واما مجازا

النوع الاول حروف الجر

النوع الاول حروف الجر

نحو مررت بزيد اي التصق مروري بمكان
يقرب منه زيد وللاستعانة نحو كتبت
بالقلم وقد تكون للتعليل نحو قوله تعالى
انكم ظلمتم انفسكم باتخاذكم العجل وللمصاحبة
نحو اشتريت الفرس بسرجه وللتعدية نحو قوله
تعالى ذهب الله بنورهم ونحو ذهبت بزيد اي
اذهبته وللمقابلة نحو اشتريت العبد بالفرس
وللقسم نحو بالله لافعلن كذا وللاستعطاف
نحو ارحم بزيد وللظرفية نحو زيد بالبلد

[illegible]

ولا لاستعطاف ترکیب ظاهر لو شرح سابق قوله نحو ظاهر ارحم امر حاضر معروف ضمیر در آن مستتر فاعل تا جار برای [illegible]

التركيب للصغرى الهندسية بهندسية

فاهر لفظش [illegible]
التعليل و همچنین معانی آینده پس
تقلیل معانی آینده یا مفید باشد
سوال بنا بر این لام آمد که نظریت
ام تقلیل الاستعمال بجدودو نیز نمی گوید
که نظریت در کلام [illegible] کثیر الاستعمال
طریق توافق نیست جواب لفظیت
بدات خود کثیر الاستعمال است [illegible]
الصاق و مختصات دیگره قلیل و کثرت
فی نفسه [illegible] اضافی [illegible]
[illegible]

[illegible] معانی مع معود [illegible] مجرد [illegible]
منصرف [illegible] مجرد و لفظا [illegible]
که لفظش بضمه لفظی باشد و نصب
بفتحه لفظا و جرم بسکون لام
لفظا عامل [illegible] بسکون لام [illegible]
[illegible] بسکون [illegible] من جار مبنی
مجرور محلا [illegible] مجرور و متعلق
متعلق فعل [illegible] مجرور لفظا [illegible]
فاعل فعل با فاعل متعلق [illegible]
[illegible]

قوله ولا استعانة واو عاطفه لام جار برای
اختصاص یا استحقاق [illegible]
[illegible] مجرور لفظا جار با مجرور ظرف مستقر
محلا خبر مبتدا یعنی [illegible]
[illegible] استحقاق و جار با
مجرور ظرف مستقر [illegible]

[illegible]

قوله و للقسم [illegible] بسکون [illegible] سابق [illegible] قوله نحو ظاهر [illegible] آیا جار برای قسم مبنی بر کسر [illegible] لفظا جار با مجرور [illegible]

قوله و الزيادة ... ظرف مستقر شرح سابق ... يا منصوب محلا خبر يا حال ... ادير للاختصاص و ... ظرف مستقر بود و مثال ... ظرف مستقر او مرفوع المحل ... با برانیکه خبر مقدمست و مثال ... آینه جنای ... احتمال دارد ... **قوله** مجرور ... فعل ماضی معلوم ... متصل ... با مجرور ... فاعل فعل یا فاعل و متعلق ...

متعلق فعل آتی جار برای تنهای غایت الکوفة بال زائد مجرور لفظا جار با مجرور نیز متعلق فعل یا فاعل و هر دو متعلق جمله فعلیه

التركيب للصفحة الهندسية بهندسة

... جمله فعلیه خبریه مجرور محلا مضاف الیه و باقی بدستور ۱۲ **قوله** و التبیین در ترکیب مثل و التبعیض ۱۲ **قوله** نحو قوله تعالی نحو معلوم و همچنین قوله تعالی چند بار گذشت باید کرد ۱۲

النوع الاول حروف الجر

وللزيادة نحو قوله تعالى ولا تلقوا بايديكم الى

التهلكة واللام للاختصاص نحو الجل

للفرس وللزيادة نحو ردف لكم اي ردفكم

وللتعليل نحو جئتك لاكرامك وللقسم

نحو لله لا يؤخر الاجل وللمعاقبة نحو

یعنی دیر نخواهد کرد نهایت زمان عمر

لزم الشر للشقاوة ومن وهي لابتداء

لازم گرفت فلان بدی را برای عاقبت و انجام بدبختی

الغاية نحو سرت من البصرة الى الكوفة

وللتبعيض نحو اخذت من الدراهم اي

بعض الدراهم وللتبيين نحو قوله تعالى

پس دخول ثابت نخواهد شد دیگر که مشکوک فیست موع تبیین ابو سعید خانی

فاجتنبوا الرجس من الاوثان اي الرجس

پس احتراز کنید از پلیدے بتان

الذي هو الاوثان وللزيادة نحو قوله تعالى

يغفر لكم من ذنوبكم والى لانتهاء

خواهد بخشید برای شما گناهان شمارا

الغاية في المكان نحو سرت من البصرة الى

او في الزمان

الكوفة وللمصاحبة نحو قوله تعالى ولا تاكلوا

واتموا الصيام الى الليل

اموالهم الى اموالكم اي مع اموالكم

مالهای یتیمان را با مالهای خود

وقد يكون ما بعدها داخلا في ما قبلها ان

كان ما بعدها من جنس ما قبلها نحو قوله

تعالى فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق

النوع الاول حروف الجر

جزا شود در مثل اقوم ان تقم جزم و در مثل انت مکرم ان جئتنی فا واجب گرددانیست ترد و بعربیه وآنکه تقدیم جزا بر شرط جائز دارند نبودن جزم

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

الاوثان

جمع مکسر منصرف کره شی بعینه وتعبد بهمزه تکسیر لفظا مجرور بنزع ... مستتر که عاملش مستتر مقید بوده محلا حال ذوالحال یا حال مفسر بعضهم ... تفسیر ... برای تعیین ... هردو ... برای ثانی الرحمن ... منصوب لفظا موصوف الذی ... برای مذکر ... از اسمای موصول ... صله که جمله ... مرفوع متصل ... مرفوع محلا مبتدا ... سابق ... الا وثان ... قوله الزيادة ولو عاطفه ... الزيادة ... یال ... مجرور ... لفظا

وجزا الشرط محذوف بحذف واجب بقرینه ما قبل ای قد یکون ما بعد ما الخ و وجوب حذف جزا السبعیه جملة مستقلة میا عوض

قوله نحو قوله تعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون ... فاسئلوا امر جمع مذکر امر حاضر ... ضمیر ... مرفوع متصل ... فاعل ... جمع مکسر منصرف منصوب لفظا ...

جان مجازه است

هر دو معرفه هستند موصوف باصفت مضاف الیه مضاف بمضاف الیه خبر مبتدای مقدر و آن مثاله باشد مثلا تعیین

التركيب للصفحة المهندسة ١٩

... تحت ما لفظا ... غايت فی الاتمان ...

النوع الاول حروف الجر

وقد لا يكون ما بعدها داخلا في ما قبلها
ان لم يكن ما بعدها من جنس ما قبلها نحو
قوله تعالى ثم اتموا الصيام الى الليل
پس تمام کنید روزه را تا شب
وحتى لانتهاء الغاية في الزمان نحو نمت
البارحة حتى الصباح وفي المكان نحو سرت
البلد حتى السوق وللمصاحبة نحو قرأت وردي
حتى الدعاء اي مع الدعاء وما بعدها قد يكون
داخلا في حكم ما قبلها نحو اكلت السمكة حتى
راسها وقد لا يكون داخلا فيه نحو المثال المذكور

النوع الاول الحروف الجر

وهي مختصة بالاسم الظاهر بخلاف الى

فلا يقال حتاه ويقال اليه وعلى للاستعلاء

نحو زيد على السطح وعليه دين وقد تكون بمعنى

الباء نحو مررت عليه بمعنى مررت به وقد

تكون بمعنى في نحو قوله تعالى ان كنتم على سفر

اگر باشید شما در سفر

اي في سفر وعن للبعد والمجاوزة نحو رميت

السهم عن القوس وفي للظرفية نحو المال

في الكيس ونظرت في الكتاب وللاستعلاء

نحو قوله تعالى ولاصلبنكم في جذوع النخل

مضاف الیه مضاف یعنی نحو مضاف الیه خبر مبتدا ای مقدر یعنی مثاله مثلا و جمله اسمیه خبریه ... تقدیره ... مرفوع بودن

[illegible]

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة ۲

اسم مفعول ... انا اختصاص لازم و متعدی ... ضمیر مرفوع متصل ... اصل موئث فاعل ... برای الصاق ... ذو الحال ... بمعنی ... استغراق ... اللام ... معرف بلام ... لفظا مجرور ... موصوف ... صفت ... موصوف با صفت ... متعلق ... برای الصاق ... مضاف ... معنی اللام ... لفظا مجرور ... جار با مجرور و ظرف ... مستقر ... منصوب محلا حال ... متصل با صفت و ضمیر ... ذو الحال با حال ... محمد با ثابت فاعل

[illegible]

که پیوسته ... مستتر بود فاعل او کم ضمیر منصوب متصل جمع مذکر حاضر مفعول به فی جار برای استعلای حقیقی بمعنی علی مبنی بر سکون ...

[illegible]

قوله ورب آواة عاطفه يا استينافيه رب مراد لفظا مرفوع محلا مبتدا للتقليل ظرف مستقر مرفوع محلا خبر وجمله اسميه خبريه معطوفه يا مستانفه ٢١ تبيين

[illegible]

قوله نحو ما رايت الا معلوم ما نافيه رايت فعل ماضى متعدى بيک مفعول الا حرف استثناء ملغى ... فاعل اندر ... متصل ... فعل ماضى ... معنى مفعول ... برای ... يعنى ... ثابت ... يوم ... مجرور ... برای يعنى درين لفظا مضاف ... مجرور لفظا معنى اللام ... مضاف اليه لفظا جار بالجار مجرور ... معطوف ... و ... کناف تحو نوست ... [illegible]

[illegible]

ای ابتدای ثابت شد ... يوم الجمعة مضاف با مضاف اليه مجرور لفظا بجار يا مجرور ورکنز ظرف لغو است معطوف معطوف عليه با معطوف متعلق فعل ... فاعل مفعول و متعلق بجمله فعليه خبريه مجرور محلا مضاف اليه قوله ای ابتداء عدم ای آخر و تغير معنى بر سكون ابتداء مصدر لازم مرفوع لفظا مضاف عدم مصدر متعدى مجرور لفظا مضاف اليه با مضاف اليه مرفوع معنى بنا بر فاعليت و مفعوليت مصدر متعدى مضاف متعلق ...

التركيب
للصفحة المهندسة ٢٣
بهندسة

قوله نحو ما رايته منذ يومين ... معلوم ما نافيه ... ضمير منصوب متصل مفعول به ... يعنى ... بيک ... مع علامت ... الف و نصب و جر ... ساکن ... مفتوح و نون مکسور ... لفظا مجرور ... مضاف ... [illegible]

فى اذا فعال ناقصه ضمير مرفوع واحد مونث غائب راجع بکان مضمر در ان اسم زائده منصوب لفظا خبر فعل ناقص با اسم و خبر جمله فعليه خبريه معطوفه يا مستانفه قوله نحو قوله تعالى ترکيبش مکرر گذشت قوله ليس کذا ليس فعل ناقص براى نفى مضمون جمله در زمان حال يا مطلقا اسم مرفوع و خبر منصوب مثل اخوات خود خواهد که کاف جار لفظا ذا معنى ... مجرور لفظا مرفوع ... لای ضمير مجرور متصل راج ... بلفظ اشاره در قرآن ... گذشته مجرور محلا مضاف اليه ... مضاف اليه ... و جار بالمجرور ظرف مستقر منصوب محلا خبر مقدم ... الاسم مؤخر ليس ... خبر مقدم جمله فعليه خبريه ... منصوب محلا ... قوله گذشته سوال مثل ... مضاف ... ضمير ... است ... و ديگر ... و مبتدا ... و آمدن خبر ... پيش ادوات عمل عامل معنوى و بعد ... جواب ... [illegible]

[illegible]

حذف آن از دان وزاع يا فتند مستثنى ... نمايد نگيرد با اسم و خبر جمله فعليه خبريه معطوفه ... تبيين ابو سعيد خانی

[illegible]

النوع الاول حروف الجر

والكاف للتشبيه نحو زيد كالاسد وقد تكون
زائدة نحو قوله تعالى ليس كمثله شيء ومذ
ومنذ لابتداء الغاية في الزمان الماضي نحو
ما رايته مذ يوم الجمعة او منذ يوم الجمعة
اي ابتداء عدم رؤيتي اياه كان يوم الجمعة
الى الان وقد تكونان بمعنى جميع المدة نحو
ما رايته مذ يومين او منذ يومين اي جميع
مدة انقطاع رؤيتي اياه يومان ورب
للتقليل ولا يكون مجرورها الا نكرة

النوع الاول حروف الجر

موصوفة ولا يكون متعلقه الا فعلا ماضيا

نحو رب رجل كريم لقيت وقد تدخل على الضمير

المبهم ولا يكون تمييزه الا نكرة موصوفة

نحو ربه رجلا جوادا او الواو للقسم وهي

لا تدخل الا على الاسم الظاهر لا على المضمر

نحو والله لاشربن اللبن وقد تكون بمعنى رب

نحو وعالم يعمل بعلمه اي رب عالم يعمل بعلمه

والتاء للقسم وهي لا تدخل الا على اسم الله

تعالى نحو تالله لاضربن زيدا اعلم انه لابد

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

استعلای حکمی ما بیای
لفظا موصوف الیهم اسم مفعول
دران تا ثیر فاعل مجرور لفظا صفت موصوف
موصوف با صفت مجرور بجار مجرور متعلق
با فاعل متعلق جمله فعلیه خبریه معطوف
قوله ولا یکون الواو عاطفه یا بیانیه
لا یکون مضارع منفی لفظا لا افعال ناقصه
خوا بان اسم مرفوع و خبر منصوب
لفظا مضاف
و اضافت لامی اسم مجرور محلا مضاف الیه
منصوب لفظا الا حرف استثنا
مفعول ضمیر دران تا ثیر فاعل راجع
لفظا صفت موصوف با موصوف
با اسم و خبر جمله فعلیه خبریه معطوف
شد فائده مستثنای مفرغ خبر فعل ناقص
بسبب چنین تر ...
وازینجاست
قوله

ضمیر مرفوع مستقبل مرفوع محلا
مبتدا الا متصل مضارع منفی مرفوع
لفظا ضمیر دران راجع ... فاعل
الا حرف استثنا ملغی جار بیای
استعلای حکمی اسم مجرور لفظا
لفظا با الا مجرور لفظا مضاف
و اضافت لامی ذوالحال
بتقدیر ... ترکیب ... جمله
خبر منصوب ...
مضاف با مضاف الیه ...
مستثنی مفرغ متعلق فعل
محذوف ای علی ا ...
قوله ...

[illegible]

قوله والله الخ واو اول عاطفه و ثانیه قسم لفظ الله مجرور لفظا ... جاره برای قسم لفظ الله مجرور در شرح مسطور قسم ... لام ابتدا مفتوح مفید تاکید مثل ان ... زید بمعنی که ان عامل باشد و این لام عامل نبود زید مرفوع لفظا مبتدا ... کاتم بشرح سابق مرفوع لفظا خبر مبتدا ... یا خبر جمله اسمیه بتحریر جواب قسم ... یا جواب جمله انشائیه مجرور در محل ... باعتبار عطف ... قوله وان کانت ... مثبتة شرط و کانت مصدرة ... سابق جزا شرطیه جزا جمله شرطیه ... قوله اسم والله الخ ... سابق قسم

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

مطلق فعل مقدر یعنی اعنی یا امثل بر تقدیر اول جمله اسمیه و بر تقدیر ثانی فعلیه و بهر حال جمله مبینه که محلی از اعراب ندارد

تبیین ابو سعید

قوله والله لا فعلن الخ واو قسم والله بیان سابق قسم لا فعلن ... واحد متکلم مضارع معروف با لام و نون تاکید ... مبنی فاعل بر فتح بلحوق نون تاکید ... ضمیر در ان دائما مستتر باشد فاعل کذا کانت ... منصوب محلا مفعول به فعل با فاعل و مفعول به جمله فعلیه خبریه

ناقص ضمیر در ان راجع بجمله اسمیه مرفوع محلا اسم مثبتة اسم مفعول با ضمیر در ان که نایب فاعل است منصوب لفظا خبر کانت با اسم و خبر جمله فعلیه مشروط و جزا ماضی معلوم مثال کانت بیان مسطور فعل شرح مذکور ...

واوی از ضرب یضرب یعنی بر فتح مجزوم محلا ان تفتح یعنی بر سکون از نواصب مضارع که فعل را بمعنی مصدر میگرداند تکون منصوب لفظا فعل ناقص ضمیر در ان راجع بجمله مثبتة اسم مصدرة اسم مفعول از تصدیر ضمیر در ان راجع بجمله مثبتة نایب فاعل منصوب لفظا یا جاره و آن بکسر مخففة جواز متعلم مراد لفظ مجرور محلا مسطور علیه آو عاطف از حروف غیر عامله بمعنی بر سکون برای ثبوت بین از دو امر مبهم و آن اگر نزد متکلم مبهم باشد بهر تقدیر برای شک بود و یا معلوم لیکن متکلم ... یا واو اما مراد بمعنی طلب اراده کرده ... تفصیل آیا ... [illegible]

[illegible]

لفظا كان او تقديرا نحو وان اطعتموهم انكم لمشركون اي والله ان اطعتموهم ١٢ ح

للقسم من الجواب فان كان جوابه جملة اسمية
فان كانت مثبتة وجب ان تكون مصدرة
بان او لام الابتداء نحو والله ان زيدا قائم
ووالله لزيد قائم وان كانت منفية كانت
مصدرة بما ولا وان مثل والله ما زيد قائما
ووالله لا زيد في الدار ولا عمرو ووالله ان زيد
قائم وان كان جوابه جملة فعلية فان كانت
مثبتة كانت مصدرة باللام وقد او باللام
وحده مثل والله لقد قام زيد ووالله لافعلن كذا

اذا كان الفعل ماضيا غير متصرف او مضارعا ١٢ — نحو والله ربما قام زيد مثال ربما ١٢

النوع الاول حروف الجر

وان كانت منفية فان كانت فعلا ماضيا كانت
مصدرة بما مثل والله ما قام زيد وان كانت
فعلا مضارعا كانت مصدرة بما ولا ولن مثل
والله ما افعلن كذا او والله لا افعلن كذا
او والله لن افعل كذا وقد يكون جواب القسم
محذوفا ان كان قبل القسم جملة كالجملة التي
وقعت جوابه مثل زيد عالم والله اي والله ان
زيدا عالم او كان القسم واقعا بين الجملة
المذكورة مثل زيد والله عالم اي والله ان

النوع الاول حروف الجر

پس معنی این باشد چون غلام زید گفته شود بمعنی لام مثل فضة خاتم و در اضافت بمعنی من و فی تقدیر من و فی ظاهر بود و جابه بخلاف

قوله مثل و الله ما قام زید مثل مجرور
منصوب محلی که بر سبیل حکایت مقول قول
لفظا مجرور یعنی مبتدای محذوف یا منصوب
مفعول به است ادات که یا مصدر یت او مثل
مقدر و مضاف و اسم که مضاف الیه
مجرور محلا اگر اراده لفظ او بود و اگر معنی
اراده کرده آید گفته شود و اسم کلمه سابق
قسم ما نافیه غیر عامله قام ماضی لازم مبنی بر فتح
زید مرفوع لفظا فاعل فعل با فاعل جمله فعلیه
خبریه جواب قسم قسم با جواب جمله انشائیه مجرور
محلا مضاف الیه مضاف با مضاف الیه مجرور
مفعول به یا مفعول مطلق مبتدای مقدر

التركيب
المصفى المهندسة
هندسة

الترکیب
للصفحة المهندسة
عند ۱۳۱

دوائی مشکل
باقی چار فعل لازم
لازم و متعدی حسب تعریف مجید
کلمات ابوالبقا و دو این نون وقایه
که حرکت آخر ماضی و مضارع مجرد
از نون اعرابی را بجای خود نگاه میدارد
و کسره مناسب یا که اخت جر است در آخر
ماضی و مضارع آمدن منهی و این نون را
نون عماد نیز گویند یعنی چنانکه ستون سقف
سقف را نگاه میدارد همچنین این نون حرکت آخر
ماضی و مضارع مجرد از نون اعرابی را
میدارد … ضمیر منصوب متصل واحد متکلم منصوب
محلا مفعول به القوم معرف بلام عهد مرفوع
لفظا مستثنی منه … حرف جار بمعنی …
… مجرور لفظا و منصوب معنی
مستثنی … فعل و آن عبارت است از …
آورده شده از متعدد … [illegible]
مستثنی … فاعل فعل یا فاعل …
… مجرور محلا … [illegible]
بیان کرده

و همچنین عند القوم زیدا ۱۲ تبیین ابو سعید خانی

To: www.al-mostafa.com

زيد عالم وحاشا وخلا وعدا كل واحد منها
للاستثناء مثل جاءني القوم حاشا زيد وخلا
زيد وعدا زيد وقال بعضهم ان الاسم الواقع بعدها
يكون منصوبا على المفعولية فحينئذ تكون هذه
الالفاظ افعالا والفاعل فيها ضمير مستتر دائما
فالمثال المذكور في معنى جاءني القوم حاشا
زيدا وخلا زيدا وعدا زيدا واذا وقعت خلا
وعدا بعد ما مثل ما خلا زيدا وما عدا
زيدا او في صدر الكلام مثل خلا البيت

النوع الاول حروف الجر

زيدًا او عدا القوم زيدًا تعينتا للفعلية

النوع الثاني

الحروف المشبهة بالفعل وهي تدخل على المبتدأ والخبر تنصب المبتدأ وترفع الخبر وهي ستة حروف إنَّ وأنَّ وهما لتحقيق مضمون الجملة الاسمية مثل ان زيدا قائم اي حققت قيام زيد وبلغني ان زيدا منطلق اي بلغني ثبوت انطلاق زيد وكأنَّ وهي للتشبيه نحو كأنَّ زيدا اسد ولكنَّ وهي

النوع الثاني الحروف المشبهة بالفعل

التركيب للصفي الهندسية بهندسة ٣٣

لفظا ومحلا مجزوم بسکون لام و نصب نفوذ
لفظا فعل لازم ضمیر مرفوع متصل واحد مونث
غائب معبری راجع بهمزه کرده آن راجع مجرد
فا ع‌ل علی جار برای استعلای علی للتعدیة
معرف بلام استغراق مجرور لفظا معطوف علیه
فا و عاطفه آنچه در شرح مذکور مجرور لفظا معطوف
معطوف علیه با معطوف مجرور جار با مجرور ظرف
لغو متعلق فعل با فاعل و متعلق جمله فعلیه
خبریه صغری مرفوع محلا خبر مبتدا با خبر جمله
اسمیه خبریه کبری معطوفیا مستانفه و معترضه
بر تقدیر که الحروف المشبهة بالفعل ابتدا
گویند و منصوب المبتدا الخ از خبر و مجموع
جمله اسمیه خبریه صغری را مرفوع محلا خبر
ان و ما که ابتدا او مجموع را جمله اسمیه خبریه
کبری است نقیض گویند و ممکن که و او حال
از ضمیر المشبهة بود و بدین تقدیر جمله منصوب
الحال باشد و واو حالیه و شرط حالیت جمله
اسمیه که واو و ضمیر باشد هر دو
موجود است ۱۲

خبر ان کان گردید ۱۲ قوله نحو مرفوع یا منصوب لفظا مضاف و کان زیدا الخ مراد لفظ مجرور محلا مضاف الیه

فاعل و مفعول به مجموع فعلیه خبریه مفعول به مع ما معطوف ۱۲
قوله یعنی ان الخ واو عاطفه آنچه
فعل ماضی متعدی نهی به فتح نون
و با عماد در شرح مذکر سابق فی ضمیر
منصوب متصل واحد متکلم منصوب محلا
مفعول به ان نوع بعلت در آرد
بمعنای مفرد و فاعل باشد یکی از
حروف مشبه بفعل برای تحقیق مضمون
جمله جواب ان اسم منصوب و خبر مرفوع
زیدا منصوب لفظا اسم مطلق
فاعل با ضمیر در ان فاعل راجع بزید مرفوع
لفظا خبر ان با اسم و خبر جمله اسمیه خبریه
بتاویل مفرد فاعل فعل با فاعل و مفعول
جمله فعلیه خبریه مجرور محلا مضاف الیه
لا واسطه عطف آن بر جمله سابقه

واگر معنی مراد گرفته شود گفته آید
ان یکی از حروف مشبه بفعل برای تحقیق مضمون
یا مفعول مطلق فعل مقدر یعنی
مثال یا مفعول بفعل مقدر یعنی
مضاف با مضاف الیه مجرور محلا
و ان اسم او لفظا مجرور محلا
ارفع یا منصوب لفظا مضاف
قوله مثل ان الخ مثل ان تنوین
با اسم ضمیر خبر ازان وان
خبر جمله اسمیه خبریه معطوف
ان مستقر مرفوع محلا خبر مبتدا
مضاف الیه مصدر یا مضاف الیه
بمعنی مفعول وست مجرور لفظا
مضاف با مضاف الیه و اضافت
لامی مضاف الیه با صفت موصوف
مجرور لفظا مضاف الیه بنابر مفعولیت

الترکیب
المصحح للهندسه
بهندسه
۳۵

قوله لکن بر اما فی الکن اتحرو
مشبه بفعل برای دو وکن دون
از کلام سابق پیدا شود مبنی بر فتح
قوله ما ان اسم منصوب لفظا اسم مرفوع
حرف منصوب لفظا اسم ما اسم
فاعل ضمیر در آن راجع بکر فاعل
اسم فاعل با فاعل مرفوع لفظا
لکن با اسم و خبر محلا مرفوع
مستثنات منصوب محلا
قوله وما حامی الخ واو عاطفه
ما نافیه از حروف غیر عامل در لفظ
فعل بنون وقایه یا ضمیر منصوب
متصل واحد متکلم محلا منصوب
مفعول به زید مرفوع لفظا فاعل
فعل با فاعل و مفعول به جمله فعلیه
معطوفه شد
قوله تعیین
قوله لکن فی اجاء فی الکن الخ
مشبه بفعل
جاء فعل جمله فعلیه
منصوب محلا
قوله ولیت و ورد
مرفوع قبل در ترکیب

برای تشبیه مضمون جمله بمضمون جمله دیگر چنانکه کاف قبل لحوق مای کافه برای تشبیه مفرد بمفرد بود مثل

ها حرف تنبیه
برای آگاه ایندن مخاطب
ذا اسم اشاره مبنی بر سکون برای واحد
مذکر مشار الیه و دفع التوهم مذکر سابقا
مجرور محلا جار با مجرور متعلق مقدم کا حرف
نفی از حروف غیر عامل لفظی در مضارع نفع
مضارع صحیح مجرد از ضمائر بارزه مرفوع لفظا
بعامل معنوی ضمیر مرفوع متصل مؤنث
غائبه مستتر در آن راجع بکن فاعل الا
حرف استثنا بمعنی ظرف منصوب لفظا مضاف
الجالسین مبنی از فتح بالف و نصب بجر بیای
ساکن ما قبل مفتوح بجر و مجرور لفظا موصوف
الذین مجرور محلا اسم موصول برای تثنیه مؤنث
مبنی برای ما قبل مفتوح در حالت نصب
مجرورا ان صله کوان تثنیه مضارع مرفوع
لفظا که ثبوت نون علامت رفع است
فعل ناقص الف ضمیر در آن راجع بالذین
مرفوع محلا اسم مستقرین اسم فاعل
منصوب لفظا و علامت
نصب

النوع الثاني الحروف المشبهة بالفعل

للاستدراك أي لدفع التوهم الناشي من الكلام السابق ولهذا لا تقع إلا بين الجملتين اللتين تكونان متغايرتين بالمفهوم مثل غاب زيد لكن بكراً حاضر وما جاءني زيد لكن عمراً جاءني وليت وهي للتمني مثل ليت زيداً قائم أي أتمنى قيامه ولعل وهي للترجي مثل لعل السلطان يكرمني والفرق بين التمني والترجي أن الأول يستعمل في الممكنات كما مر والممتنعات مثل ليت الشباب يعود والترجي مخصوص بالممكنات

فلا يقال لعل الشباب يعود وتدخل ما الكافة

على جميعها فتكفها عن العمل كقوله تعالى انما

الهكم اله واحد وانما زيد منطلق

النوع الثالث

ما ولا المشبهتان بليس في النفي والدخول على

المبتدأ والخبر ترفعان الاسم وتنصبان الخبر

وتدخل ما على المعرفة والنكرة مثل ما زيد قائما

ولا تدخل لا الا على النكرة نحو لا رجل ظريفا

النوع الرابع

نظر لفظا منصوب لفظا خبر لا یا اسم و خبر جملهٔ اسمیه خبریه ... صفت موصوف مرفوع لفظا مبتدا ... معرف بلام عهد ... قوله النوع الرابع ...

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

٣٧

قوله ...

و متصل آنها است باشد و غیره ... بعد ... تمیز ...

متصل ... فعل ماضی ... عامل ... خبر ... بر ... متصل

... ضمیر مرفوع متصل ... واحد ...

غایب ... ضمیر ... راجع بشباب فاعل فعل ماضی ...

جملهٔ فعلیه خبریه مرفوع محلا بسبب فعل ...

باسم دوم خبر جملهٔ اسمیه انشائیه مرفوع محلا

فاعل فعل ... جملهٔ فعلیه خبریه ...

نتیجه که از کلام سابق پیدا شده یا جزای

شرط محذوف که سابق مذکور شده

قوله و تزحل ... او عاطفه ... ایستاد ...

تزحل مضارع صحیح مجرد ... مرفوع

لفظا بعامل معنوی فعل لازم ...

بسکون مرفوع محلا موصوف ...

معرف بلام عهد اسم فاعل ... ضمیر در آن

راجع ... فاعل مرفوع لفظا صفت موصوف

زیرا که موصوف ... اسم ...

هرگاه ... لفظا ... باشد

... معلوم ...

پس اعراب این مستثنی بحسب عمل باشد وجه تسمیه بمفرغ اینکه عامل را از عمل در مستثنی منه بسبب حذف آن فراغت داده شده

محمد مجرور لفظا مضاف الیه باقی مثل سابق سوال بر تقدیر بودن حرف ندا قائم مقام ادعو یا ادعو باید که جمله خبریه باشد نه انشائیه جواب مقصود از فصل انشاست

التركيب للصفحة الهندسة ٣٨

ومفعول به جمله فعلیه خبریه معطوفه عوض جزا یا مثل عوض جزای جمله آینده که دیا ... تبیین

وخبرش محذوف ای حاصل یا تنوین اسم

لک ... الفوائد الثلث ... ای زائدة تا قال

عن الاقلید ... تبیین ابوسعید صاحب

قوله ذوی ... سبعة ... واو عاطفه یا ابتدائیه

ای ضمیر مرفوع منفصل برای غائبه راجع بحروف

مرفوع محلا مبتدا سبعة مرفوع لفظا اسم عدد

ممیز مضاف ... تمیز تمییز مجرور در رابع

ابهام برای مذکر از ثلثة تا عشرة بتا آید

وبرای مونث بدون آن احرف جمع مکسر

منصرف از اوزان جمع قلت که تردد اکثر

از سه تا ده مستعمل شود مجرور لفظا مضاف الیه

وتمییز ممیز مضاف با تمییز مضاف الیه خبر

مبتدا با خبر جمله اسمیه خبریه معطوفه یا مستانفه

قوله الواو معرف بلام عهد مرفوع لفظا

بدل البعض از سبعة وآن تابعی است که حکم

مبتدی است یعنی مبدل منه بود یا خبر مبتدای

محذوف که هی یا احدها باشد بر تقدیر اول

الواو مع معطوفات یک جمله بود

ودر تقدیر ثانی

جواب اسم بر فصل ... مقام آن فصل جاری شود سوال اگر حروف ندا اسم فصل باشند باید که بدون منادی جمله باشند

النوع الرابع نواصب الاسم

حروف تنصب الاسم فقط وهي سبعة احرف

الواو وهي بمعنى مع نحو استوى الماء والخشبة

برابر شد آب با مقیاس ۱۲

والا وهي للاستثناء نحو جاءني القوم الا زيدا

ويا وهي لنداء القريب والبعيد وايا وهيا

وهما لنداء البعيد واي والهمزة المفتوحة

وهما لنداء القريب وهذه الحروف الخمسة

تنصب الاسم اذا كان مضافا الى اسم اخر نحو

ذلك الاسم الذي دخلت هي عليه ۱۲

يا عبد الله وايا غلام زيد وهيا شريف القوم

واي افضل القوم واعبد الله وترفع الاسم

اِنْ لم يكن ذلك الاسم مضافا فامثل يا زيدٌ ويا رجلُ

النوع الخامس

حروف تنصب الفعل المضارع وهي اربعة احرف اَنْ ولَنْ وكَيْ واِذَنْ فاَنْ للاستقبال وانْ دخلت على الماضي نحو اسلمت انْ ادخل الجنة وانّ دخلت الجنة وتسمّى هذه مصدرية ولَنْ لتاكيد نفي المستقبل مثل لن تراني واصلها لا ان عند الخليل فحذفت الهمزة تخفيفا فصارت لان

النوع الخامس نواصب المضارع

التركيب للصفحة المهندسة بهندسه

قوله مثل مضاف یا حرف ندا علی اختلاف الاقوال دال برادة معنی تنبیه موجود است چنانکه دیدیم
فعل مقدر منزوع با اسم فعل معنی فاعل آن ضمیر مستتر مقدم
مفعول فاعل زید مبنی بر علامت رفع ظاهر است
مفعول به فعل یا نائب فعل یا اسم فعل تام
منفصل جملهٔ فعلیه یا اسمیه انشائیه مضاف الیها
وبرین قیاس شود ترکیب باقی مثل با تغیر
قوله النوع الخامس مرفوع لفظا صفت موصوف
با صفت مبتدا مرفوع لفظا صفت موضع موصوف
بجای جمع قلت جمع کثرت که مستعمل شود مرفوع لفظا
موصوف منصوب مرفوع لفظا فعل ضمیر در آن
بالمضارع منصوب لفظا صفت موصوف
مفعول به فعل یا فاعل و مفعول به جمله فعلیه
خبر مبتدا با خبر جمله اسمیه خبریه
قوله لمعنی الجزاء و برای استیناف [illegible]

قوله ضارت الخ فا نتیجه یا برای تفریع یا فصیحه صارت فعل ناقص ضمیر در آن راجع بلان

قوله کی ترفع و تنصب تقدیری بود و جمع بحذف لام فی لفظا
ترکیب مضارع مجهول مستقبل معنی
قوله و تمنی الجواد و برای استیناف
عطف بر ان او عن الجزاء تبیین
محلا مفعول به است باعتبار
بتأویل مفردای دخول الجزم منصوب
بالجزم که مفعول به باید است
بمعنی مصدر و کلمت عمل فاعل
ان ناصب مضارع گردانید فعل
قوله و ان دخلت الواو و عاطف
جمله فعلیه خبریه مضاف الیها
مفعول به فعل

قوله مثل مضاف لن
مستقبل منفی مضارع برای تاکید نفی
منفی معلوم منصوب تقدیرا

الترکیب للصفحة المهندسة

قوله و ابدا لتحقق الواو و عاطفه ...
ضمیر مرفوع متصل راجع بجواب و جزا
تاویل کل بمصدر یا بمعنی اذن مبتدا
لا حرف نفی ... عامل در لفظا مضارع یحقق
مضارع مرفوع لفظا فاعلش عامل معنوی
فعل ضمیر در آن راجع بمبتدا یعنی ...
فاعل الا حرف استثنای جار الزمان
معرف بلام مجرور لفظا موصوف
مستقبل معرف بلام مجرور لفظا
صفت موصوف با صفت مجرور و جار
با مجرور مستثنای مفرغ متعلق و ...
تمیمه سابق گذشت ...

[illegible]

ثم حذفت الالف لالتقاء الساكنين فبقيت لن

وكي للسببية اي يكون ما قبلها سببا لما بعدها

مثل اسلمت كي ادخل الجنة فان الاسلام سبب

لدخول الجنة واذن للجواب والجزاء وهو لا يتحقق

الا في الزمان المستقبل فهي لا تدخل الا على الفعل

المستقبل مثل اذن تدخل الجنة في جواب من قال اسلمت

النوع السادس

النوع السادس الحروف الجازمة

حروف تجزم الفعل المضارع وهي خمسة

احرف لم ولما ولام الامر ولا النهي

النوع السادس الحروف الجازمة

وإنْ للشرط والجزاء فلم تجعل المضارع ماضيا

مقتضية ١٢ ع

منفيا مثل لم يضرب بمعنى ما ضرب ولمّا

مثل لم لكنها مختصة بالاستغراق مثل لمّا يضرب

يعني مثل لم است در گردانيدن معنى مضارع بمعنى ماضي منفي ١٢ ع

زيد أي ما ضرب زيد في شيء من الازمنة

الماضية ولام الامر وهي لطلب الفعل إمّا

عن الفاعل الغائب مثل ليضرب أو عن الفاعل

وآن بسيار شائع نيست ١٢

المتكلم مثل لأضرب ولنضرب أو عن المفعول

الغائب مثل ليُضرَب أو عن المفعول المخاطب

مثل لتُضرَب أو عن المفعول المتكلم مثل لأُضرَب

فلتفرحوا ودر حديث لتأخذوا مصافكم بصيغهاي مخاطب معروف لهذا ترك نموده ع ١٢ تبيين

...ضع امجا جاتہ ... الی العراشیٰ من الاخبار وتقبل معناہ ... المضارع فی لزومہا ... امر الجزم تمشا بہ ... عملت لام الامر ... کہ میفرماید انہا ... تا سکارست جائی

بقیہ ... از لفظا صفت موصوف
با صفت مجرور بجار با مجرور ظرف مستقر
صفت مخصصہ کہ صفت نکرہ ببینی
شئی است موصوف با صفت مجرور
جار با مجرور در متعلق فعل یا فاعل متعلق
جملہ فعلیہ خبریہ مفسرہ گردیدہ ۱۲

قولہ ولام الامر آہ حسن تقابل
این حرف بالم بما تقاضای کند کہ
لام الامر مبتدا باشد وجملہ یعنی دون الطلب
الفعل خبر لیکن واو دیم یعنی الطلب آہ
این معنی ابا میکند باین کہ واو را
بر زیادت بیان مبتدا وخبر حمل نماید
چنانکہ صاحب معین ودر شرح دیباچہ کرد
تصریح کردہ وگویند کہ لام مرفوع لفظا
معناف الامر علام تمیز مجرور لفظا

التركيب للصفحة الهندسية بهندسية

قوله مثل ليضرب بحال الفشل ... تبيين ابو سعيد خاني ... بواسطه عطف ۱۲ ... طلب ... متعلق ... قريب يا بعيد

ضمير راجع بذو الحال موجود وبرين تقدير امثلہ خبر از لام الامر وہمچنین در باقی حروف آیندہ کہ حروف مسطورہ مبتدا باشند وامثلہ خبر وجملات متوسطہ معترضہ خواہ حالیہ تا تمامی

التركيب للصفحة المهندسة بصندسة

قوله والجملة الاولى الخ واو برای عطف یا استیناف الجملة بالام مرفوع لفظا موصوف الاولى مرفوع تقدیرا بسبب تعذر صفت موصوف با صفت مبتدا تکون مرفوع لفظا فعل ناقص ضمیر دران راجع بجمله اسم منصوب لفظا خبر فعل ناقص با اسم وخبر جمله فعلیه صغری خبر مرفوع محلا مبتدا با خبر جمله اسمیه خبریه کبری ذات وجهین معطوف یا مستانفه گردید

قوله والثانية الخ واو عاطفة الثانية مرفوع لفظا مبتدا

النوع السادس الحروف الجازمة

ولنضرب ولا النهي وهي ضد لام الامر اي
لطلب ترك الفعل اما عن الفاعل الغائب
او المخاطب والمتكلم مثل لا يضرب ولا تضرب
ولا اضرب ولا نضرب وان وهي تدخل على
الجملتين والجملة الاولى تكون فعلية والثانية
قد تكون فعلية وقد تكون اسمية وتسمى الاولى
شرطا والثانية جزاء فان كان الشرط والجزاء
او الشرط وحده فعلا مضارعا فجزمه ان على سبيل
الوجوب مثل ان تضرب اضرب وان تضرب ضربت

وان تضرب فزيد ضارب وان كان الجزاء وحده فعلا مضارعا فيجزم على سبيل الجواز نحو ان ضربت اضرب

النوع السابع

اسماء تجزم الفعل المضارع حال كونها مشتملة على معنى ان وتدخل على الفعلين ويكون الفعل الاول سببا للفعل الثاني ويسمى الاول شرطا والثاني جزاء فان كان الفعلان مضارعين او كان الاول مضارعا دون الثاني فالجزم واجب في المضارع وهي تسعة اسماء

النوع السابع اسماء جوازم المضارع

التركيب
الصغير للمهندسة
بهندسة

باعتماد شرح سابق كان فعل ناقص من الافعال مرفوع لفظا اسم مضاف منصوب لفظا خبر و ...

چنانکه در کایات و عبارات گذشت ه قوله ایهم ای مرفوع لفظا مضاف بضمیر جمع مبتدا و مثل خبر بین و ضمیرش نیز اختلافست یعنی نزد بعضی خبرش نیست و نزد بعضی خبر مثل جدا است

... بیین ابو سعید ...

[illegible]

المستثنی ای بجار برای ظرفیت ... تقدیری بود ... مضاف ... مرفوع ... فاعل ... بیان ...

التركيب للصفوة المهندسة بهندسة

... بیت مبتدا ... فاعل ... مفعول به ... فاعل و مفعول جمله فعلیه

[illegible]

من وما الخ اين اسما بجاى ان بغرض ايجاز واختصار موضوع هستند چنانكه از مثال من يكرمني اكرمه بجاى ان يكرمني زيد الخ

النوع السابع اسماء جازمة للمضارع

من وما واي ومتى واينما وانى ومهما وحيثما
واذما فمن وهو لا يستعمل الا في ذوي العقول
نحو من يكرمني اكرمه اي ان يكرمني زيد
اكرمه وان يكرمني عمرو اكرمه وما
وهو لا يستعمل الا في غير ذوي العقول
غالبا نحو ما تشتر اشتر اي ان تشتر الفرس
اشتر الفرس وان تشتر الثوب اشتر الثوب
واي وهو لا يستعمل الا في ذوي العقول
وتلزمه الاضافة مثل ايهم يضربني اضربه

النوع
السابع اسماء تجزم
المضارع

اي ان يضرب زيد اضربه وان يضرب عمرو

اضربه ومتى وهو للزمان مثل متى تذهب

اذهب اي ان تذهب اليوم اذهب اليوم وان

تذهب غدا اذهب غدا واينما وهو للمكان

مثل اينما تمش امش اي ان تمش الى المسجد

امش الى المسجد وان تمش الى السوق امش

الى السوق وانى وهو ايضا للمكان مثل انى

تكن اكن اي ان تكن في البلدة اكن في البلدة

وان تكن في البادية اكن في البادية

جنبد نکرن مضارع مجزوم وجوبا بسکون نون فصل اسم بیان مسطو ضمیر دران مستتر واثنا فاعل ای جا ربای ظرفیت حقیقیه البلدة معروف بلام عهد جی وما قصابا

التركيب
للصفحة الهندسية
بهندسة

قوله ینبغا ... اثنا ... یعنی این مصدر ... ساعی ... ای نتیج ... بیین ...

قوله تبیین یعنی ...

الف نون

تمییز الکلام ... لا یبتدا ... ونا نده ... ویمکن ... ما یجی ... رایعنی ... مجزوم ... ویجوز فصل ...

یعنی ... مقصوب ... وامثال ...

قوله سی ... تبیین ...

بیانش ... تبیین ...

قوله ... بیین ...

یمکن که معروف ... سوال ... جبر ... بانسبت ...

التركيب للصفحة الهندسية بهندسته

مسائل بطالب بست لهذا انگر ابیان ودر ترکیب بدی بکار آمد و قدما هم چنین نموده اند چنانکه شیخ بوعلی سینا در کلیات

فعل یا فاعل جملهٔ فعلیه ... ازضمایر بارزه و دو نون تاکید ... ساکن وجوبا فعل مجزوم ... فاعل جمله فعلیه ... مضاف الیه ... مفعول مطلق ... قوله ای ان تفصیلی التزیینیة ...

قوله وان ... قد انحر بیان

[illegible]

ولالت میکند بران قول عرب ... بر این تقدیر غیر منصرف بود و صفیت ووزن فعل مثل ...

[illegible]

ومهما وهو للزمان مثل مهما تذهب اذهب
اي ان تذهب اليوم اذهب اليوم وان
تذهب غدا اذهب غدا وحيثما وهو
للمكان مثل حيثما تقعد اقعد اي ان

وللزمان ايضا ۱۲ مغني

تقعد في القرية اقعد في القرية وان تقعد

بالفتح ده ۱۲

في البلدة اقعد في البلدة واذما وهو يستعمل
في غير ذوي العقول مثل اذما تفعل افعل
اي ان تفعل الخياطة افعل الخياطة وان

درزي گري كردن از ضرب ۱۲ صراح

تفعل الزراعة افعل الزراعة وان كان

النوع السابع اسماء جازمة للمضارع

الفصل الثاني مضارعا دون الاول فالوجهان في

المضارع الجزم والرفع مثل اذما كتبت اكتب

النوع الثامن

اسماء تنصب الاسماء النكرات على التميز وهي

اربعة اسماء الاول لفظ عشر او عشرون او ثلثون

او اربعون او خمسون او ستون او سبعون او

ثمانون او تسعون اذا ركب مع احد او اثنين او

ثلث او اربع او خمس او ست او سبع او ثمان او تسع

فان كان المميز مذكرا فطريق التركيب في لفظ احد

النوع الثامن اسماء ناصبة النكرات

الترکیب
للصفحة المهندسة
۵ هندسة

بل الکل
با خبر از ابتدای مقدر یعنی
بما یرین تقدیر جمله اسمیه خبریه بود یا منعقد
لفظا بنا بر مفعولیت از فعل مقدر یعنی اعنی
در یتصورت جمله فعلیه باشد تبیین
قوله مثل اذا کتبت آه مثل مرفوع یا منصوب
لفظا مضاف الیه اذا کلمه شرط برای زمان
یه وقوع تحقیق جزاء ان شرط و جزا منصوب محلا
بنا بر ظرفیت از شرط کتبت فعل ماضی با فاعل
و یعنی مستقبل بسبب اذا جمله فعلیه خبریه
شرط الکسبه مضارع مجرد از ضمائر بارزه
و نون تاکید کسر فتحش بضمه باشد بنصب
بضمه و جزم بسکون لام مجزوم جواز یعنی بتقدیر
غیر منصرف عمل حرف شرط و بعلت عامل
آمدن ماضی یا بتقدیر یا بسبب عمل
تقدیم جزا و تاخیر شرط و کرداین هر سه صفت
عمل حرف شرط از فعل ضمیر واحد متکلم
و دران مضمر فاعل فعل با فاعل جمله فعلیه
خبریه جزای شرط یا جزا

لنه مثل یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا فاما الذین آمنوا بالله و اعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة منه و فضل [illegible]

[illegible]

تمییز ذکر [illegible] پس اصل الطریق الترکیب فی الواحد و الاثنین الجمیع [illegible] ممکن [illegible] طریق الترکیب

الترکیب الصحیح المهندسیة

[illegible]

النوع الثامن في اسماء العدد المركبات

واثنان مع عشر ان تقول احد عشر رجلا واثنا عشر
رجلا بتذكير الجزئين وان كان مؤنثا فتقول احدى عشرة
امرأة واثنتا عشرة امرأة بتأنيث الجزئين وطريق
تركيب غيرها الى تسع مع عشر ان تقول في المذكر
ثلثة عشر رجلا واربعة عشر رجلا الى تسعة عشر
رجلا بتأنيث الجزء الاول وتذكير الجزء الثاني
وفي المؤنث ثلث عشرة امرأة واربع عشرة
امرأة الى تسع عشرة امرأة بتذكير الجزء الاول
وتأنيث الجزء الثاني واما طريق التركيب في الواحد

والاثنين الى تسع مع عشرون واخواته الى تسعين
على سبيل العطف فان كان المميز مذكرا فتقول في
تركيب الواحد والاثنين لا في غيرهما احد وعشرون
رجلا واثنان وعشرون رجلا بتذكير الجزء الاول
وان كان المميز مؤنثا فتقول احدى وعشرون امرأة
واثنتان وعشرون امرأة بتأنيث الجزء الاول وفي
تركيب غير الواحد والاثنين الى تسع مع عشرين
تقول في المميز المذكر ثلثة وعشرون رجلا
واربعة وعشرون رجلا بتأنيث الجزء الاول وفي المميز المؤنث

النوع التاسع اسماء ناصبة للنكرات

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسية

To: www.al-mostafa.com

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة ٦٣

واو عاطفة ... مضاف ... جمع مكسر منصرف غلام مجرور لفظا تمييز ومضاف اليه

صفته
يا بدل الكل يا معطوف
بعطف بيان كرين هر دو
متبوع مبنا يه موصوف يا صفت يا بدل
يا بدل الكل يا معطوف عليه يا معطوف
بعطف بيان مجرور دو ... با مجرور متعلق
نقول بواسطه عطف بر في المريض الذكر
برين تقدير تقدير عبارت چنين بود
نقول على قياس المذكور السابق في المريض
المذكر خمسة وعشرون رجلا وفي المريض
المؤنث خمس وعشرون امراة منتهيا الى تسع
وتسعين وآن بيان كرده با مجرور
حال از ضمير نقول ... بر سبيل ...
قوله والثاني ... واو عاطفه ...
الثاني اسم ... معرف باللام ...

ثلث وعشرون امرأة واربع وعشرون امرأة بتذكير

الجزء الاول وعلى هذا القياس الى تسع وتسعين

والثاني كم معناه عدد مبهم وهو على نوعين

احدهما استفهامية ان كان متضمنا لمعنى الاستفهام

وهو ينصب المميز مثل كم رجلا ضربته والثاني خبرية

ان لم يكن متضمنا لمعنى الاستفهام وهو ينصب المميز

ان كان بينهما فاصلة مثل كم عندي رجلا وان

لم تكن بينهما فاصلة تميزه مجرور بالاضافة اليه مثل

كم رجل ضربت وكم غلمان اشتريت والثالث كائن

النوع الثامن اسماء ناصبة النكرات

وهو مركب من كاف التشبيه واي لكن المراد منه

عدد مبهم لا المعنى التركيبي مثل كاين رجلا لقيت

بسيارى از مردان را ملاقات كردم

وقد يكون متضمنا لمعنى الاستفهام نحو كاين رجلا

چند مرد

عندك والرابع كذا وهو مركب من كاف التشبيه

وذا اسم الاشارة ولكن المراد منه عدد مبهم

ولا يكون متضمنا لمعنى الاستفهام مثل عندي كذا رجلا

النوع التاسع

اسماء تسمى اسماء الافعال وانما سميت باسماء الافعال

لان معانيها افعال وهي تسعة ستة منها

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

الترکیب للصفحة الهندسیة بهندسته

[illegible]

مع تابع فاعل
و ضمیر در آن راجع به ...
مرکب شد که اسم آن ست ... لفظا
لام جار برای صله ...
مجرور در محل منصوب یعنی که مفعول ...
مرجع ... موضع ست و آن ...
فاعل متعلق که مفعول ...
قوله ...

[illegible]

قوله ... بیین
مضاف ... مضاف الیه ...
گفته آید یعنی ... فعل ...
بمفعولیت ضمیر در آن ...

[illegible]

النوع التاسع اسماء الافعال

موضوع للامر الحاضر وتنصب الاسم على المفعولية

احدها رويد فانه موضوع لامهل وهو يقع في اول

الكلام مثل رويد زيدا اي امهل زيدا وثانيها بله

فانه موضوع لدع مثل بله زيدا اي دع زيدا وثالثها

دونك فانه موضوع لخذ مثل دونك زيدا اي

خذ زيدا ورابعها عليك فانه موضوع

لالزم مثل عليك زيدا اي الزم زيدا وخامسها

حيهل فانه موضوع لايت مثل حيهل الصلوة

اي ايت الصلوة وسادسها فانه موضوع

النوع التاسع اسماء الافعال

لخذ مثل هاء زيدًا اي خذ زيدًا وقد جاء فيه ثلث
لغات هأ بسكون الهمزة وهاء بزيادة الهمزة المكسورة
وهاء بزيادة الهمزة المفتوحة ولابد لهذه الاسماء
من فاعل وفاعلها ضمير المخاطب المستتر فيها
وثلثة منها موضوعة للفعل الماضي وترفع الاسم
بالفاعلية احدها هيهات فانه موضوع لبعد
مثل هيهات زيد اي بعد زيد وثانيها سرعان
فانه موضوع لسرع مثل سرعان زيد اي سرع
زيد وثالثها شتان فانه موضوع لافترق

[illegible]

التركيب للصيغ المهندسة بهندسة

أي الا قصر و اكرار البدل الذي كان
من فاعل با متعلق به بالجملة [illegible]
د بر دو خبر با متعلقات [illegible]

مجرور لفظا
مضاف اليه [illegible]
[illegible] مضاف اليه [illegible] از فاعل با اسم [illegible] فعل با فاعل
[illegible]
ياسين
[illegible]

[illegible]

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

و نون تاكيد مرفوع لفظا و رافع عامل معنوى فعل ضمير مستتر دران راجع بكلمه كان فاعل فعل با فاعل و مفعول فيه

قوله و دينى اسمها و اوّ عاطفه

پس نفى با يجرى منقطع شد
كه بران قصر مقصود باشد پيش ازان الا
معتد به بود چنانكه سابق مذكور شد پس معنى انما
بمعنى ما نافيه با بميت الا ناقصه لا بما لاجتمعت
ما معنى مجهول ضمير دران مستتر راجع با فاعل
فاعل الناقصه منصوب لفظا مفعول به كلام جاره
آن نعم تمكى از نون مشبه بفعل كه دانسته شد
تاويل مفرد با اسم منصوب متصل راجع با فعل
ناقصه منصوب محلا اسم الثانى تمييز عامله لفظ
نون تاكيد مرفوع لفظا

النوع العاشر الافعال الناقصة

مثل شتان زيد وعمرو اي افترق زيد وعمرو

النوع العاشر

الافعال الناقصة وانما سميت ناقصة لانها
لا تكون بمجرد الفاعل كلاما تاما فلا تخلو عن
نقصان وهي تدخل على الجملة الاسمية اي المبتدأ
والخبر فترفع الجزء الاول منها ويسمى اسمها وتنصب
الجزء الثاني منها ويسمى خبرها وهي ثلثة عشر فعلا
الاول كان وهي قد تكون زائدة مثل ان من
افضلهم كان زيدا وحينئذ لا تعمل وقد تكون

النوع العاشر الافعال الناقصة

غير زائدة وهي تجيء على معنيين ناقصة وتامة

فالناقصة تجيء على معنيين احدهما ان يثبت خبرها

لاسمها في الزمان الماضي سواء كان ممكن الانقطاع مثل كان

زيد قائما او ممتنع الانقطاع مثل كان الله عليما حكيما

وثانيهما ان يكون بمعنى صار مثل كان الفقير غنيا اي صار

الفقير غنيا والتامة ترتفع فاعلها فلا تحتاج الى الخبر

فلا تكون ناقصة وحينئذ تكون بمعنى ثبت مثل كان زيد اي

ثبت زيد والثاني صار وهي للانتقال اي لانتقال الاسم

من حقيقة الى حقيقة اخرى نحو صار الطين خزفا او من صفة

التركيب للصفحة المهندسة ٤٢ بهندسة

التركيب للصيغة المهندسة بهندسة

بیانی حتی جار برای ابتدای غایت مکانی
مکانیه مجرور در لفظ ما با مجرور متعلق بعد
الی جار برای انتهای غایت مکانی
مجرور در لفظ موصوف آخر مستغرق
و صفت موصوف فعل
لام جار مجرور در لفظ صفات الیه

لامی صفات ویعنی معنون با

النوع العاشر الافعال الناقصة

الى صفة اخرى مثل صار زيد غنيا وقد تكون تامة بمعنى

الانتقال من مكان الى مكان اخر وحينئذ تتعدى بالى

نحو صار زيد من بلد الى بلد والثالث اصبح والرابع

اضحى والخامس امسى فهذه الثلثة لاقتران مضمون

الجملة باوقاتها التي هي الصباح والضحى والمساء نحو اصبح زيد

غنيا معناه حصل غناه في وقت الصباح ونحو اضحى زيد حاكما

معناه حصل الحكومة في وقت الضحى ونحو امسى زيد قاريا

معناه حصل قرائته في وقت المساء وهذه الثلثة قد تكون

بمعنى صار مثل اصبح الفقير غنيا وامسى زيد كاتبا واضحى

المظلم منيرا او قد تكون تامة مثل اصبح زيد بمعنى دخل زيد

في الصباح وامسى عمرو اي دخل عمرو في المساء وضحى بكر

اي دخل بكر في الضحى و السادس ظل و السابع بات

وهما لاقتران مضمون الجملة بالنهار والليل نحو ظل زيد كاتبا

اي حصل كتابته في النهار وبات زيد نائما اي حصل نومه في

الليل وقد تكونان بمعنى صار مثل ظل الصبي بالغا وبات

الشاب شيخا والثامن ما دام وهي لتوقيت شيء بمدة ثبوت

خبرها لاسمها فلا بد من ان تكون قبلها جملة فعلية

او اسمية نحو اجلس ما دام زيد جالسا وزيد قائم ما دام عمرو قائما

النوع العاشر الافعال الناقصة

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة ٧٦

و اتصل قصص بالاسم خبر جملة فعلية خبر بو مفعول فيه زیرا کہ قرت نشان بیست بو جبہ کور در صل معانی فصل امر با فاعل مفعول

قوله تمواانه کوثر ... مستقر فی المحل
مبتدای محذوف یعنی مبالاز تعیین
قوله وا اسمی تعیین ابوسعید خانی
مرفع لفظا فاعل ... واو عاطفه اسمی نامه
ای حرف تفسیر ... فعل یعنی ...
لفظا فاعل ... مجرور لفظا ... مجرور
قوله واسمی تعیین ابوسعید
قوله السادس ...

قوله ...

کر سلے جا یا یا موصوف یا مبدل منہ یا معطوف علیہ بعطف بیان بالقیاس صفت یا بدل یا معطوف بعطف بیان مجرور متعلق [illegible] فی البرای یا اعتبار عطف [illegible]

[illegible]

مقدم یا ظرف لغو متعلق کان تام او لفظا مرفوع محلا اسم خواہ فاعل یا خبر بتقدیر جملۂ فعلیہ صلہ موصول یا صلہ صفت

[illegible]

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

[illegible]

[illegible] اعتبار یا مضاف یا مضاف الیہ مجرور لفظا و منصوب محلا بنا بر مفعولیت و دیگر قائل [illegible] متروک علی [illegible] یا موصوف متعلق تقدیم [illegible]

[illegible]

النوع العاشر الافعال الناقصة

والتاسع ما زال والعاشر ما برح والحادي عشر

ما انفك والثاني عشر ما فتئ وقد يقال ما فتا وما افتأ وكل واحد

من هذه الافعال الاربعة لدوام ثبوت خبرها لاسمها مذ قبله

ويلزمها النفي مثل ما زال زيد عالما وما برح زيد صائما وما فتئ عمرو

فاضلا وما انفك بكر عاقلا والثالث عشر ليس وهي لنفي

مضمون الجملة في زمان الحال وقال بعضهم في كل زمان مثل

ليس زيد قائما واعلم ان تقديم اخبار هذه الافعال على اسمائها

جائز بابقاء عملها مثل كان قائما زيد وعلى هذا القياس في البواقي

وايضا تقديم اخبارها على انفسها جائز سوى ليس والافعال التي كان

في اوائلها ما لو قال بعضهم تقديم الاخبار على هذه الافعال

ايضا جائز سوى ما دام اما تقديم اسمائها عليها فغير جائز

واعلم ان حكم مشتقات هذه الافعال كحكم هذه الافعال في العمل

النوع الحادي عشر

افعال المقاربة وانما سميت بهذا الاسم لانها تدل على

المقاربة وهي اربعة الاول عسى وهو فعل لدخول تاء التانيث

الساكنة فيه نحو عست وغير متصرف اذ لا يشتق منه مضارع

واسم فاعل ومفعول وامر ونهي مثلا وعمله على نوعين

الاول ان يرفع الاسم وهو فاعله وينصب الخبر ويكون خبره

النوع الحادي عشر افعال المقاربة

التركيب
للصفحة الهندسية
مسدسة

التركيب للصفحة التهذيبية صنف شه

نبرکرفرد لفظ خواه مینکه یان بود
تا نی بی بر فتحه زید مرفوع لفظا فاعل
ویرای رع اجتماع ساکنین بیان
تنوین ولام تعریف نون را کسره داده
کی اصل در تحریک ساکن کسر است
بالام عهد منصوب لفظا مفعول به
با فاعل و مفعول جمله فعلیه خبریه
محلا مضاف الیه مضاف با مضاف الیه
مجرور عامل با مجرور ظرف مستقر مرفوع
محلا خبر مبتدای مقدر یعنی
محلا حال
آنکه مضاف الیه
کران مفعول به معنی مقدر

موصوف با صفت خبر کان با اسم و خبر جمله فعلیه خبریه مجرور محلا مضاف الیه مضاف الیه یعنی اذ با مضاف الیه

النوع الحادي عشر أفعال المقاربة

فعلا مضارعا مع أن وحينئذ يكون بمعنى قارب نحو عسى زيد

أن يخرج فزيد مرفوع بأنه اسمه وفاعله وأن يخرج في موضع

النصب بأنه خبره بمعنى قارب زيد الخروج ويجب أن يكون

خبره مطابقا للاسم في الإفراد والتثنية والجمع والتذكير

والتأنيث نحو عسى زيد أن يقوم وعسى الزيدان أن يقوما

وعسى الزيدون أن يقوموا وعست هند أن تقوم وعست

الهندان أن تقوما وعست الهندات أن يقمن وهذا أي كون

الخبر مطابقا للفاعل إذا كان الفاعل اسما ظاهرا أما إذا كان

مضمرا فليست المطابقة بينهما شرطا النوع الثاني

قوله مضمرا أي مستتر زيرا كه ضمير بارز اگر فاعل بود مثل عسيت يا عساك أن تخرج وعسيتما

قوله وحكم باقي المشتقات اي مثل صيغ ماضي مضارع ونفي وجحد مثل حكم كادست دركيفيت عمل كه مذكور شد ١٢

من النوعين المذكورين ان يرفع الاسم وحده وذلك اذا كان

اسمه فعلاً مضارعاً مع ان فيكون الفعل المضارع مع ان

المؤول بالمصدر ١٢

في محل الرفع بانه اسم ويكون عسى حينئذ بمعنى قرب مثل عسى ان يخرج

اي حينئذ اذا كان كذا ١٢

زيد اي قرب خروجه فلا يحتاج في هذا الوجه الى الخبر بخلاف الوجه

الاول لانه لا يتم المقصود فيه بدون الخبر فيكون في الاول ناقصاً والثاني

تاماً والثاني كاد وهو يرفع الاسم وينصب الخبر وخبره

فعل مضارع بغير ان وقد يكون مع ان تشبيهاً لها بعسى مثل كاد زيد

برای مانند شدن کاد بعسی ١٢

يجيء فزيد مرفوع بانه اسم كاد ويجيء في محل النصب بانه خبره

معناه قرب مجيء زيد وحكم باقي المشتقات من مضارعه كحكم كاد

النوع الحادي عشر افعال المقاربة

التركيب
الصفحة المهندسة
بهندسة

با مجرور محلا مضاف اليه مجرور جار با مجرور ظرف مستقر منصوب محلا حال از ... نائب فاعل اسم مفعول با

التركيب للصفحة المهندسة عند شه

قوله لا قال

بمعنی کم ... قال الفعل الماضی المنفی

مضاف الیه مضاف ... مجرور ... محلا

بمعنی ... و کسر اول ... مستورا ...

مجزوم بفعل ... مضاف منصوب لفظا

مضاف الیه مجرور لفظا ...

محلا متعلق بمقدم ... منصوب لفظا

حال ... حرف النفی کم بالمعنی فاعل ...

ان برای تحقیق و تاکید ...

حرف النفی ... بمعنی حقیقت افاده حرف النفی

معنی النفی باشد و حرف النفی فاعل ...

... کرد فاعل ... معنی النفی

مفعول ... و تقدیم حال بذو الحال

جائز اگر ذوالحال ... تقدیم ... بودن

ذوالحال نکره چون جائی ... مانع

تقدیم یعنی بودن ذوالحال مجرور ...

جار ... مضاف ... مرفوع

لفظا ... فاعل ...

[illegible]

النوع الحادي عشر افعال المقاربة

مثل لم يكد زيد يجيء ولا يكاد زيد يجيء وان دخل على

كاد حرف النفي ففيه خلاف قال بعضهم ان حرف النفي

فيه مطلقا يفيد معنى النفي وقال بعضهم انه لا يفيده

بل الاثبات باق على حاله وقال بعضهم انه لا يفيد النفي

في الماضي وفي المستقبل يفيده والثالث كرب وهو

يرفع الاسم وينصب الخبر وخبره يجيء فعلا مضارعا دائما

بغير ان نحو كرب زيد يخرج والرابع اوشك وهو

يرفع الاسم وينصب الخبر وخبره فعل مضارع مع ان او

بغير ان مثل اوشك زيد ان يجيء وقال بعضهم ان

افعال المقاربة تسبعة هذه الاربعة المذكورة وجعل و طفق واخذ وهذه الثلاثة مرادفة لكرب وموافقة له في الاستعمال

النوع الثاني عشر

افعال المدح والذم وهي اربعة الاول نعم اصل نعم بفتح الفاء وكسر العين فكسرت الفاء اتباعا للعين ثم اسكنت العين للتخفيف فصار نعم وهو فعل مدح وفاعله قد يكون اسم جنس معرفا باللام مثل نعم الرجل زيد فالرجل مرفوع بانه فاعل نعم وزيد مخصوص بالمدح مرفوع بانه مبتدأ ونعم الرجل خبره مقدم عليه او مرفوع بانه خبر مبتدأ محذوف وهو الضمير

النوع الثاني عشر افعال المدح والذم

التركيب للصفحة الهندسة

مراد از اسم قبيد براى مزكر نيز اكرام اوراست ... افعال ... هستند ... لفظا صفت يا بدل الكل يا معطوف ... موصوف با صفت يا بدل ... معطوف عليه يا معطوف بعطف بيان مبتدا

مراد از اسم فاعل با ضمير در ان راجع بمبتدا ... فاعل مرفوع لفظا وتا نيست نيز لفظا مبتدا

لام جار براى صلة ... با مجرور متعلق باسم فاعل ... معطوف عليه واو عاطفه ... فاعل ومتعلق

ضمير در ان فاعل راجع بمبتدا ... با مجرور ... متعلق ... وهر دو متعلق معطوف ... خبر مبتدا با خبر جمله اسميه خبريه ...

قوله النوع الثانى ... مرفوع لفظا موصوف ...

جملا مابا مجرور متعلق مرفوع وآن با نائب فاعل ومتعلق خبر انشه زيد بواسطه عطف آن

قوله ... نائب فاعل ... مفعول ... رابع بزيد نائب فاعل ... متعلق ...

[illegible]

وران واجب نیست در در هند احتمالات باقیه او سابق باید دریافت تعیین ابوسعید خانی

قوله ... مجموعه مضاف ... معطوف ... تعیین ... منصوب لفظا ... محلا ... مرفوع لفظا ... مبتدای ... مؤخر ... احتمالات مذکوره سابق از خبر محذوف ... قوله والتقدیر ... عاطفه ...

التركيب
للصفحة المهندسة

[illegible]

تقديره نعم الرجل هو زيد فيكون على التقدير الاول جملة
واحدة وعلى التقدير الثاني جملتين وقد يكون فاعله اسما
مضافا الى المعرف باللام نحو نعم صاحب الرجل زيد وقد يكون
ضميرا مستترا مميزا بنكرة منصوبة مثل نعم رجلا زيد والضمير
المستتر عائد الى معهود ذهني وقد يحذف المخصوص اذا دل عليه
قرينة مثل نعم العبد اي نعم العبد ايوب والقرينة سياق الاية وشرط
المخصوص ان يكون مطابقا للفاعل في الافراد والتثنية
والجمع والتذكير والتانيث مثل نعم الرجل زيد ونعم
الرجلان الزيدان ونعم الرجال الزيدون ونعمت المرأة هند

النوع الثاني عشر افعال المدح والذم

النوع الثاني عشر افعال المدح والذم

ونعمت المرأتان الهندان ونعمت النساء الهندات والثاني

بئس وهو فعل ذم اصله بئس من باب علم فكسرت الفاء لتبعية

العين ثم اسكنت العين تخفيفا فصارت بئس وفاعله ايضا احد

الامور الثلثة المذكورة في نعم وحكم المخصوص بالذم كحكم المخصوص

بالمدح في جميع الاحكام المذكورة مثل بئس الرجل زيد وبئس

صاحب الرجل زيد وبئس رجلا زيد وبئس الرجلان الزيدان وبئس الرجال

الزيدون وبئست المرأة هند وبئست المرأتان الهندان وبئست النساء

الهندات والثالث ساء وهو مرادف لبئس وموافق له في جميع وجوه

الاستعمال والرابع حبّ بفتح الفاء وضمها اصله حبب بضم العين

التركيب للصفحة المهندسة

محل رفع ... الرجل مرفوع لفظا فاعل ... خبر مقدم زید مرفوع لفظا مبتدای موخر و جملهٔ اسمیه انشائیه و کودن زید خبر مبتدای محذوف است هو یا مبتدای خبر محذوف ای ممدوح ویا مخصوص بمعنی الرجل معنی ممدوح رافع اسم ظاهر ورفع زید از ان از بابات عاید بظاهر و همچنین تا نسبت التنازع البنات بشی مرقوم سابق ... قوله واکا الشیا جملهٔ اسمیه معطوفه ... باستثنا نظر بشی مکرر ... قوله وجوابه واو عاطفه ... مرجع با ... مرفوع محلا مبتدا ... اسم فاعل مع ضمیر ...

بتاویل اینکه نائب فاعل من مهل مفهوم از نسبت خبر بمبتدا افتاده است ای غیب جب باصله حال کونه نعم العین

الکافی

اسم منقوص بلام عهد مرفوع تقدیرا با رافع معنوی مبتدا ... مراد لفظ مرفوع محلا خبر وجملهٔ اسمیه معطوفه ... قوله وجوابه واو عاطفه یا استینافیه ... راجع ... مرفوع محلا مبتدا اصل ... مرفوع لفظا با مضاف اصله مضاف مرفوع لفظا با مضاف الیه مجرور لفظا ... مجرور محلا مبتدا ... مرفوع محلا ذو الحال من جار باب علم مضاف مجرور لفظا با مضاف الیه مجرور محلا ... مجرور ... ظرف مستقر منصوب محلا حال ... تاویل مفهوم از نسبت خبر بمبتدا ... تاویل ... حال ... خبر مبتدا با خبر جملهٔ اسمیه ... مخصص موصوف با صفت ... جملهٔ اسمیه ...

مجرور محلا مضاف الیه اضافت لامی مضاف با مضاف الیه معطوف ... معطوف علیه ... معطوف مجرور ... جار با مجرور ظرف مستقر منصوب محلا حال ... عامل ... فعل مفهوم از نسبت

التركيب للصفحة المهندسية

سنة ١٢٩٥

قوله وادغمت الواو عاطفة ادغمت ماضی مجهول وتا بمعنی برسکون وکسرۀ تا برای رفع التقای ساکنین الیاء مرفوع لفظا نائب فاعل فی جار بالیاء مجرور لفظا متعلق فعل علی جار باللام الثانیة موصوف صفت مجرور لفظا متعلق فعل با نائب فاعل [illegible]

قوله وجب الواو [illegible]

النوع الثاني عشر افعال المدح والذم

فاسكنت الباء الاولى وادغمت في الثانية على اللغة الاولى او نقلت ضمتها الى الحاء وادغمت الباء في الباء على اللغة الثانية وحب لا ينفصل عن ذا في الاستعمال ولهذا يقال في تعريف الافعال حبذا وهو مرادف لنعم وفاعله ذا والمخصوص بالمدح مذكور بعده واعرابه كاعراب مخصوص نعم في الوجهين المذكورين لكنه لا يطابق فاعله في الوجوه المذكورة مثل حبذا زيد وحبذا الزيدان وحبذا الزيدون وحبذا هند وحبذا الهندان وحبذا الهندات ويجوز ان يكون قبله او بعده اسم موافق له منصوبا على التمييز او على الحال مثل حبذا رجلا زيد وحبذا راكبا زيد

وحبذا زيد رجلا وحبذا زيد راكبا واعلم انه لا يجوز التصرف في هذه الافعال غير الحاق التاء فيها ولهذا سميت هذه الافعال غير متصرفة

النوع الثالث عشر

افعال القلوب وانما سميت بها لان صدورها من القلب ولا دخل فيه للجوارح وتسمى افعال الشك واليقين ايضا لان بعضها للشك وبعضها لليقين وهي تدخل على المبتدأ او الخبر وتنصبهما معا بان يكونا مفعولين لها وهي سبعة ثلثة منها للشك وثلثة منها لليقين وواحد منها مشترك بينهما اما الثلثة الاول فحسبت وظننت وخلت مثل حسبت زيدا فاضلا وظننت بكرا نائما

النوع الثالث عشر افعال القلوب

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة ٩٦

معنى الّا او . مستثنى در استثنا برای صفت . اعراب مستثنی بود منصوب لفظا . یا ایراستثنا مضاف الحاق مصدر لازم . ومتعدی بمعنی رسیدن ورسانیدن . مضاف الیه ومضاف الکا . بالام عهد مجرور لفظا مضاف الیه . یا منصوب معنی فی جار برای ظرفیت . مجرور محلا الرحیم مجرور متصل است متعلق مقدر . یا مضاف الیه ومتعلق مضاف الیه . یعنی غیر یا مضاف الیه مستثنی مستثنی . یا مستثنی فاعل فعل یا فاعل جمله خبریه . مرفوع محلا خبر آن یا اسم و خبر جمله اسمیه . تاویل مفرد مفعول به فعل یعنی اعلم . یا فاعل ومفعول به جمله فعلیه انشائیه . مستانفه واگر اعلم را از افعال قلوب معنی . یقین بگیریم پس افعال قلوبیم . مبتدا وخبر ...

یا مطلق بر تقدیر ثانی وجمله اسمیه یا فعلیه و بهر تقدیر مبنیه ۱۲ قوله تعلمنت شیخ مرقوم فعل یا فاعل

... مشترک اسم مفعول مع ضمیر ... مرفوع لفظا ... منصوب لفظا مضاف باضمیر مجرور متصل مجرور محلا مضاف الیه ظرف یعنی مفعول فیه اسم مفعول

بمعنی ناز و الجملة فعلیه مجرور محلا مضاف الیه و باقی معلوم ١٢ تبیین ابو سعید خانی

مجرور در محل باخبر مجرور لفظا مضاف

منفصل راجع باسد مذکور بمعنی مجرور

محلا و مرفوع محلا مضاف الیه و ذو الحال

لا بالمعنی و فاعل ست تعالی یا معنی

بر فتحه و زوال فتح بعلت ثقیل فعل

و ضمیر مستتر در ان راجع بذو الحال

فاعل و جمله فعلیه منصوب محلا حال

بتقدیر قد بر مذهب فراء و ابو علی و جمهور

و ابن حاجب بدون تقدیر آن بر مذهب

اخفش و کوفیه بدلیل آنکه جمله ماضویه

بدون قد بسیار حال آید مثل جاؤکم

حصرت صدورهم ای ضاقت و بالحصر

بالسد و کیف تکفرون

الترکیب للصفحة المهندسة ٩٩

النوع الثالث عشر افعال القلوب

وخلت خالداً قائماً وظننت ذا كان من الظنّة بمعنى التهمة

لم يقتض المفعول الثاني مثل ظننت زيداً اي اتهمته واما الثلثة

الثانية فعلمت ورأيت ووجدت مثل علمت زيداً اميناً ورأيت عمراً

يقين كردم زيد را امانت دار ۱۲

فاضلاً ووجدت البيت هيناً وعلمت قد يجيء بمعنى عرف نحو علمت

يقين كردم خانه شب باشي را آكره ۱۲

زيداً اي عرفته ورأيت قد يكون بمعنى ابصرت كقوله تعالى

وعلمتها بالحاسة ۱۲

فانظر ماذا ترى ووجدت قد يكون بمعنى اصبت

مثل وجدت الضالة اي اصبتها فان كل واحد من

رسيدم ويافتم گم كرده را ۱۲ — وعلمتها بالحاسة ۱۲

هذه المعاني لا يقتضي الا متعلقاً واحداً فلا يتعدى الا

الى مفعول واحد والواحد المشترك بينهما هو زعمت مثل زعمت

يعني يك فعل از افعال قلوب مشترك ست ميان ظن ويقين وآن زعمت ست ليكن براي ...

بربن تقدیر این افعال در معنی ظرف باشند پس معنی زید قائم ظننت زید قائم فی ظنی باشد ... و جمله ملغی عنها محلا از اعراب ندارد ۱۲

النوع الثالث عشر افعال القلوب

الله غفوراً فهو لليقين وزعمت الشيطان شكوراً فهو للشك وفي

بسيار بخشاينده ۱۲

هذه الافعال لا يجوز الاقتصار على احد المفعولين لانهما كاسم

گذشتن از چیزی یقال اقتصر علیه ای لم یجاوزه منتهی الارب

واحد لان مضمونهما معا مفعول به في الحقيقة وهو مصدر المفعول

پس فعل متعدی باین هر دو در حقیقت متعدی بیک مفعول است ۱۲

الثاني المضاف الى المفعول الاول اذ معنى علمت زيدا فاضلا علمت فضل

زيد فلو حذف احدهما كان كحذف بعض اجزاء الكلمة الواحدة

ای بحذف المفهوم من حذف ۱۲

واذا توسطت هذه الافعال بين مفعوليها او تأخرت عنهما جاز

ای وقعت ۱۲

ابطال عملها مثل زيد ظننت قائم وزيد اظننت قائما وزيد قائم ظننت

وزيدا قائما ظننت فاعمالها وابطالها حينئذ متساويان فقال

بعضهم ان اعمالها اولى على تقدير التوسط وابطالها اولى على تقدير التأخر

مقدم نبود گویست پس سبب قوت فعلیت و اعانت تقدم بر یکی و مفعول مقدم هم عمل خواهد کرد ۱۲

التركيب للصفحة الهندسية بهندسية

كه مقوله قول ست و بعد قول و مشتقاتش بكسر باشد اعمالها مضاف منصوب لفظا با مضاف اليه مجرور

با فاعل و مقوله جمله فعليه معطوفه يا مستانفه نرديه ١٢ قوله وابطالها آه واو عاطفه ابطالها بشرح اعمالها اسم

جمله اسميه معطوفه قلت فعل با فاعل جمله فعليه خبريه معترضه و زيد قائما مبتدا و خبر و منصوب لفظا و مفعول مقدم قلت فعل با فاعل و مبتدا و مفعول مقدم جمله فعليه مسط

مفعول مطلق که عاملش یعنی آمن بحذف سماعی واجب محذوف شد یا حال که عاملش والمحال الیه هر دو محذوف بشرحیکه چند بارگذشت ۱۲ تبیین ابوسعید خانی

بیان خبر آن با اسم وخبر جمله اسمیه خبریه معلله گردیده ۱۲ قوله نحو اظلمت و احسبت آه نحو مرفوع یا منصوب لفظاً

التركيب
للصفحة المهندسة
لهند سنة ۱۰۲

فعل با فاعل و هر سه مفعول جملهٔ فعلیه خبریه مجرور محلاً مضاف الیه مضاف با مضاف الیه خبر مبتدا یا مفعول فیه یا مفعول لاجله

وإذا زيدت الهمزة في أول علمت ورأيت صار متعديين إلى

ثلثة مفاعيل نحو أعلمت زيداً عمراً فاضلاً وأريت عمراً خالداً عالماً

فزيد فيهما بسبب الهمزة مفعول آخر لأن الهمزة للتصيير فمعنى المثال

الأول حملت زيداً على أن يعلم عمراً فاضلاً ومعنى المثال الثاني حملت عمراً

على أن يعلم خالداً عالماً وذلك مخصوص بهذين الفعلين دون

أخواتهما وهذا مسموع من العرب خلافاً للأخفش فإنه أجاز زيادة

الهمزة في جميع هذه الأفعال قياساً على علمت وأريت نحو

أظننت وأحسبت وأخلت وأوجدت وأزعمت زيداً عمراً فاضلاً

وأنبأ ونبأ وأخبر وخبر أيضاً تتعدى إلى ثلثة مفاعيل

النوع الثالث عشر أفعال القلوب

اعلم انه لا یجوز حذف المفعول الاول من المفاعیل الثلثة لکن یجوز حذف المفعولین الاخیرین معا ولا یجوز حذف احدهما بدون الآخر کما

اما القیاسیة فسبعة عوامل

الاول من العوامل القیاسیة الفعل

الاول منها الفعل مطلقا سواء کان لازما او متعدیا ماضیا کان او مضارعا امرا کان او نهیا کل فعل یرفع الفاعل نحو قام زید وضرب زید واما اذا کان متعدیا فینصب المفعول به ایضا مثل ضرب زید عمرا ولا یجوز تقدیم الفاعل علی الفعل بخلاف المفعول فان تقدیمه علیه جائز ولا یجوز حذف الفاعل بخلاف المفعول فان حذفه جائز نحو ضرب زید

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

قوله لا يجوز حذف آه جملهٔ فعليهٔ خبريه معطوفه يا مستانفه بشرح مرقوم و جملهٔ لا يجوز الخ از انجا بايد كرد

مضاف با مضاف اليه مفعول به بنا بر معطوف بودن مضاف اليه بر فاعل نحو قوله منصوب

يا كون در فتح ونون بر فع الفاعل مع ما بعدى بالكيل الفاعل

موصوف با صفت نحو قوله مجرور مجرور لفظا

جار با مجرور متعلق فعل با فاعل و متعلق جملهٔ فعليه

خبريه مرفوع محلا خبر و اسم ان با اسم و خبر

جمله اسميه بتاويل مصدر منصوب محلا مفعول

بر تقدير اول و بر تقدير ثانى نيز مفعول به

زيرا كه هر گاه ان با اسم و خبر مفعول به

سيبويه افعال قلوب بر يك مفعول لا فقدير

و نزد اخفش حاصلا مفعول دوم مقدر تقدير

عبارت اعلم عدم جواز حذف المفعول من

المفاعيل الثلاثة حاصلا و نزد بعض ابن الاسم

و خبر قائم مقام دو مفعول بهر تقدير فعل

با فاعل و مفعول به جملهٔ فعليه انشائيه

قوله لكن الخ لكن مخففه حرف استدراك و مشبه بفعل

براى استدراك ان يجوز مضاف صحيح مرفوع لفظا

حذف مرفوع لفظا مضاف

المفعول ليس الا مضاف

الامر ان سيان اسم ان لا ان ما دنا تمهما كونه

بيان ست مبتداى محذوف

بعض الامران و جملهٔ واقعه

سواء خبر مبتداى محذوف

مبتداى موخر و جملهٔ اسميه

بتاويل مصدر اى كونه لازما

معطوف خبر كان با اسم و خبر جملهٔ فعليه

متعديا منصوب لفظا معطوف عليه

او عاطفه مبنى بر سكون براى تفصيل

لازما منصوب لفظا معطوف عليه

نا قص ضمير در ان راجع بفعل

خبر مقدم كان تامه مبنى بر فتح

قوله سواء كان الخ سواء مرفوع لفظا

المفعول المجرور لفظا مضاف اليه مضاف با مضاف اليه مجرور جار با مجرور ظرف مستقر منصوب لفظا حال ذو الحال با حال فاعل فعل با فاعل متعلق

سے یزتم درصفحۂ آینده تعیین ابو سعید خانی

التركيب
للصفحة الهندسة
هندسة

قوله ولو کان الزوا و عاطفه برای استیناف لو حرف شرط مبنی بر سکون غیر عامل در لفظ برای انتفای ثانی

والثانی المصدر

وهو اسم حدث یشتق منه الفعل وانما سمی مصدرا لصدور الفعل عنه فیکون محلا له قال البصریون ان المصدر اصل والفعل فرع لاستقلاله بنفسه وعدم احتیاجه الی الفعل بخلاف الفعل فانه غیر مستقل بنفسه ویحتاج الی الاسم وقال الکوفیون ان الفعل اصل والمصدر فرع لاعلال المصدر باعلاله وصحته بصحته نحو قام قیاما وقاوم قواما اعل قیاما بقلب الواو یاء لقلب الواو الفا فی قام وصح قواما لصحة قاوم ولاشک ان دلیل البصریین یدل علی اصالة المصدر مطلقا ودلیل الکوفیین یدل علی اصالة الفعل فی الاعلال فلا تلزم منه اصالته مطلقا ولو کان هذا القدر یقتضی الاصالة

الثانی من العوامل القیاسیة المصدر

الثاني من العوامل القياسية المصدر

يلزم ان يكون يعد بالياء واكرم متكلما بالهمزة اصلا وباقي الاشتر

فرعا ولا قائل به احدا اعلم ان المصدر يعمل عمل فعله فان كان فعله لازما

فيرفع الفاعل فقط مثل اعجبني قيام زيد وان كان متعديا فيرفع الفاعل

وينصب المفعول نحو اعجبني ضرب زيد عمرا فزيد في المثالين مجرور لفظا بالاضافة

المصدر اليه مرفوع معنى لانه فاعل وهو على خمسة انواع احدها

ان يكون مضافا الى الفاعل ويذكر المفعول منصوبا كالمثال المذكور

وثانيها ان يكون مضافا الى الفاعل ولم يذكر المفعول نحو عجبت من

ضرب زيد وثالثها ان يكون مضافا الى المفعول حال كونه مبنيا للمفعول

القائم مقام الفاعل نحو عجبت من ضرب زيد اي من ان يضرب زيد

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

مرفوع یا منصوب لفظا مضاف عجبت فعل یا فاعل ترن جار ضرب مصدر متعدی مجرور لفظا مضاف زید مجرور لفظا

بواسطه عطف زیدا منصوب لفظا
مضاف الیه اسم یکون
قوله ولا قائل الی آخره و ما الیه برای نفی جنس
قائل نکره مفرده مبنی علی ما ینصب به اسم به جار
با مجرور محلا که ضمیر راجع به ما لیت بعد و اگر
و ذو قبیت باقی است مفهوم از ما سبق این
اصم مرفوع لفظا خبر و جمله اسمیه حالیه منصوب محلا
قوله اعلم ان الی آخره اعلم امر حاضر مبنی بر سکون
متعدی به یک مفعول از علم معنی دانستن
دید و مفعول الا در افعال قلوب معنی یقین کردن
ان بشرح حرف مشبه به فعل المصدر
منصوب لفظا اسم یعمل مرفوع لفظا فعل
ضمیر در ان راجع به المصدر فاعل عمل مصدر
منصوب لفظا مضاف فعله مضاف مجرور لفظا
یا مضاف الیه مجرور محلا که ضمیر راجع به مصدر
مضاف الیه مضاف یعنی عمل له مضاف الیه
مفعول مطلق برای بیان نوع فعل با فاعل
و مفعول مطلق جمله فعلیه خبر
مرفوع محلا

ضمیر مجرور راجع به مصدر مجرور محلا مضاف الیه مرفوع معنی بنابر آن که اسم است مبنیا نیز اسم مفعول ضمیر در آن نائب فاعل لام حرف المعمول مجرور لفظا موصوف آل برای عهد قائم

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

مجرور لفظا متعلق بفعل و آن با فاعل
و مفعول مطلق جمله فعلیه خبریه صغری
مرفوع محلا خبر مبتدا با خبر جمله اسمیه خبریه کبری
ذات و جبین معطوف بیات ... شده
قوله فان کان الامر مبنی بر فتحه
تفصیل آن کلمه مبنی بر سکون برای
امور غیر یقینیه بشرح ...
مذکوره ... شرط کان فعل ناقص
ضمیر دران راجع باسم فاعل
مشتقا اسم مفعول مع ضمیر دران راجع
باسم فاعل نائب فاعل منصوب لفظا
بن جا مبنی بر سکون

ورابعها أن يكون مضافا الى المفعول ويذكر الفاعل مرفوعا نحو عجبت من ضرب اللص الجلاد وخامسها أن يكون مضافا الى المفعول ويحذف الفاعل نحو قوله تعالى لا يسأم الانسان من دعاء الخير اي من دعائه الخير اعلم أن هذه الصور جارية في مصدر الفعل المتعدي واما في مصدر الفعل اللازم فصورة واحدة وهي أن يضاف الى الفاعل نحو اعجبني قعود زيد وفاعل المصدر لا يكون مستترا ولا يتقدم معموله عليه

الثالث من العوامل القياسية اسم الفاعل

والثالث اسم الفاعل

وهو كل اسم اشتق من فعل لذات من قام به الفعل وهو يعمل عمل فعله كالمصدر فان كان مشتقا من الفعل اللازم فيرفع الفاعل

الثالث من العوامل القياسية اسم الفاعل

فقط مثل زيد قائم ابوه وان كان مشتقا من الفعل المتعدي فيرفع الفاعل وينصب المفعول به ايضا مثل زيد ضارب غلامه عمرا وشرط عمله ان يكون بمعنى الحال والاستقبال وانما اشترط باحدهما ليكمل مشابهته بالفعل المضارع لانه لما كان مشابها بالفعل المضارع بحسب اللفظ في عدد الحروف وفي الحركات والسكنات فكان حينئذ مشابها بحسب المعنى ايضا ويشترط ايضا اعتماده على المبتدأ فيكون خبرا عنه مثل المثال المذكور او على الموصول فيكون صلة له نحو الضارب عمرا في الدار اي الذي هو ضارب عمرا في الدار او على الموصوف فيكون صفة له مثل مررت برجل ضارب ابنه جارية او على ذي الحال

بشرح معلوم ظرف مستقر مرفوع محلا خبر مبتدا با خبر جمله اسمیه منفیه که محلی از اعراب ندارد ۱۲ تبیین ابو سعید خانی

الترکیب للصفحة المهندسة بعد ثلثة

قوله لکا ینما

منصوب لفظا مفعول مطلق فعل محذوف واجب یا حال که ذو الحال عامل محذوف تقدیر عبارت آمض

قوله

قطعا از تسعه ای یعنی ... بیان ... ابو سعید ... والتحاف ... و معنی ... فعل ... عبارت ...

قوله مثل ... مبتدا ... اسم فاعل ... مرفوع لفظا ... مضاف الیه ... مجرور ...

قوله و ان کان الآخر ... بیان ... مفعول ...

الفعل المتعدی

موصوف مجرور لفظا صفت مجرور لفظا با جار و مجرور متعلق اسم مفعول با نائب فاعل و متعلق خبر فعل ناقص با اسم و خبر شرط و فا جزائیه که در یجا و او ازا در آمده یرجع مضارع مرفوع لفظا جوازا ضمیر در آن راجع اسم فاعل فاعل الفاعل منصوب لفظا مفعول و جمله فعلیه جزا و مجموع جمله شرطیه ۱۲

قوله و ینصب المفعول به جمله فعلیه معطوف

قوله ایضا منصوب لفظا مفعول مطلق آمض محذوف بمحذوف واجب یعنی یرجع یرجع عائد المعنی راجعا حال از ذو الحال که با عامل محذوف است ای اخبر و ... راجع ۱۲

قوله مثل زید ضارب ... مثل مرفوع یا منصوب لفظا مضاف زید مرفوع لفظا مبتدا ضارب مرفوع لفظا اسم فاعل غلام مضاف مرفوع لفظا و مضاف الیه که ضمیر متصل مجرور محلا است ... مضاف با مضاف الیه فاعل منصوب لفظا مفعول اسم فاعل با فاعل و مفعول خبر ...

اسم فاعل با فاعل و مفعول جمله موصول با صله مبتدا ای ... جار با مجرور ... ظرف مستقر مرفوع محلا خبر مبتدا با خبر جمله اسمیه

مجرور لفظا اسم فاعل ابنه مضاف مرفوع لفظا با مضاف الیه مجرور محلا فاعل ۱۲ جارية منصوب ...

یعنی نفی با مضاف الیه ظرف مستقر منصوب محلاً حال از ضراب آه تا تاویل برند بسبب ابن حاجب باینکه مفعول به معنی است

التركيب للصفحة المهندسة بهندسه

قوله بل یکون آه بل عاطفه

مضاف و مضاف الیه ظرف مستقر

و مفعول فیه یا مفعول مطلق

ای الاتفاق الکلمات بالحمل

الموضوع کا ئنا کذا بر حال اسم مفعول یا نائب فاعل و مفعول مطلق صفت موصوف یا صفت اسم ان و خبر در صفحه آینده ۱۲

فيكون حالا عنه مثل مررت بزيد راكبا ابوه او على حرف النفي

او الاستفهام بان يكون قبله حرف النفي او الاستفهام مثل ما

قائم ابوه وأقائم ابوه وان فقد في اسم الفاعل احد الشرطين

المذكورين فلا يعمل اصلا بل يكون حينئذ مضافا الى ما بعده

مثل مررت بزيد ضارب عمرو امس وان كان اسم الفاعل معرفا

باللام يعمل في ما بعده في كل حال سواء كان بمعنى الماضي

او الحال او الاستقبال وسواء كان معتمدا على احد الامور المذكورة

او غير معتمد مثل الضارب عمرا الآن او امس او غدا هو زيد

اعلم ان اسم الفاعل الموضوع للمبالغة كضراب وضروب

لام تعریف است ولام حرفیه چیز بر مفرد می آید پس صلاتش نیز باید که جمله از روی معنی و مفرد از روی صورت

الثالث
من العوامل القياسية
اسم الفاعل

ومضراب بمعنى كثير الضرب وعلّامة وعليم بمعنى كثير العلم وحذر
بمعنى كثير الحذر مثل اسم الفاعل الذي ليس للمبالغة في العمل
وان زالت المشابهة اللفظية بالفعل لكنهم جعلوا ما فيها
من زيادة المعنى قائما مقام ما زال من المشابهة اللفظية

ورابعها اسم المفعول

الرابع من العوامل القياسية اسم المفعول

وهو كل اسم اشتق لذات من وقع عليه الفعل وهو يعمل عمل
فعله المجهول فيرفع اسما واحدا بانه قائم مقام فاعله وشرط
عمله كونه بمعنى الحال والاستقبال واعتماده على المبتدأ كما
في اسم الفاعل مثل زيد مضروب غلامه الآن او غدا او الموصول

التركيب
للصفحة المهندسة
بهندسة

[illegible]

براى حال بود
و ترجمه حتى بر آن معطوف بر نقض
مقدر شرط مذكور و در بعض نسخ بر آن جزء
خواه در ميان كلام بايد خواه در آخر و گفته اند
كه اين جمله مقترنة با ترشرط در آيد در اين تأكيد و مبالغه
و فى و تحقيق كلام اول اراده كرده شود مثل اكرم
اخاك وان عادك اى اگر چه مقابل عادت او بر ...
دلالت مى كند اصلى ذكر تا براى دفع التقاء ساكنين
المشابهة بالفعل موصوف مرفوع لفظا با صفت
مرفوع لفظا فاعل با اسم جاره الفعل مجرور لفظا
مفعول به غير صريح الشابهه مفعول فاعل و مفعول جمله فعليه
خبر بها منصوب محلا حال از صيغ مبالغه بدليل
يعنى بعضى (?) از صيغ مبالغه ... دليل
اينكه صيغ مبالغه مفعول را نصب مى كند
را مستفاد از كلمه حتى با معطوف عليه مجموعه
مقدره اى ان لم تكن الشابهة اللفظية با ...
و جزاى شرط محذوف يا تأكيد و تحقيق
اول واقع است تقدير عبارت ... كلام
الموضوع ... فاعل ... عامل

[illegible]

معطوف عليه او عاطفه عدا منصوب لفظا معطوف معطوف عليه با معطوف مفعول فيه اسم مفعول او نائب فاعل

[illegible]

التركيب
الصحيحة المهندسة
١١٩

نحو المضروب غلامه زيد او الموصوف مثل جاءني رجل مضروب
غلامه او ذي الحال مثل جاءني زيد مضروبا غلامه او حرف
النفي او الاستفهام مثل ما مضروب غلامه وا مضروب غلامه
واذا انتفى فيه احد الشرطين المذكورين ينتفي عمله وحينئذ
يلزم اضافته الى ما بعده واذا دخل عليه الالف واللام
يكون مستغنيا عن الشرط في العمل مثل جاءني المضروب غلامه

وخامسها الصفة المشبهة

وهي مشابهة باسم الفاعل في التصريف وفي كون كل منهما صفة
مثل حسن حسنان حسنون حسنة حسنتان حسنات على قياس

الخامس من العوامل القياسية الصفة المشبهة

ضاربٌ ضاربان ضاربون ضاربةٌ ضاربتان ضاربات وهي
مشتقة من الفعل اللازم دالة على ثبوت مصدرها لفاعلها على
سبيل الاستمرار والدوام بحسب الوضع وتعمل عمل فعلها من غير اشتراط
زمان لكونها بمعنى الثبوت واما اشتراط الاعتماد فمعتبر فيها الا
ان الاعتماد على الموصول لا يتأتى فيها لان اللام الداخلة عليها
ليست بموصول بالاتفاق وقد يكون معمولها منصوبا على التشبيه
بالمفعول في المعرفة وعلى التمييز في النكرة ومجرورا على الاضافة وتكون صيغة
اسم الفاعل قياسية وصيغها سماعية مثل حسن وصعب وشديد

وسادسها المضاف

السادس من العوامل القياسية المضاف

التركيب للصفحة الهندسة بهندسة

منصوب محلا مفعول مطلق یا حال از ثبوت
مجرور جار با مجرور ظرف مستقر
برمذهب ابن حاجب تاویل آنکه مفعول غیر صریح
با معطوف
وانه است تقدیر عبارت ثبوتا کائنا علی کذا
الاستقرار اثباتا کائنا الاثبوت با مضاف الیه مفعول
مطلق یا حال مجرور جار با مجرور متعلق دال بر ثبات
حسب الوضع مضاف مجرور لفظا با مضاف الیه
مجرور لفظا مجرور جار با مجرور ظرف مستقر منصوب
محلا مفعول مطلق با عتبار موصوف محذوف
ای دلالة کائنة بحسب الوضع والثبات فاعل و
متعلق بمفعول مطلق یا خبر دوم یا حال از
مفعم مستتر مبتدا یعنی یا خبر با خبر دو خبر
قوله وتعمل آه واو عاطفه یا برای استیناف
فعل مضارع مرفوع لفظا ضمیر دران راجع
بالصفة المشبهة فاعل محل منصوب لفظا مضاف
فعلها مضاف مجرور لفظا با مضاف الیه
مجرور محلا که ضمیر راجع الصفة المشبهة
مضاف با مضاف الیه مفعول مطلق
برای بیان نوع

الکلام منصوب لفظا موصوف
الا اعلاما اسم فاعل مع ضمیر دران فاعل
منصوب لفظا علیها جار با مجرور محلا
که ضمیر راجع الصفة المشبهة است متعلق
اسم فاعل مع فاعل ومتعلق صفت
موصوف با صفت اسم لیست فعل
ناقص ضمیر دران راجع بلام اسم با عماده
زائده معنی
ومنصوب یعنی که خبر لیست
بالاتفاق

قوله ان اکرمکن

ان حرف شرط ... مذکور

بسکون ... جازم مضارع

یکن مجزوم ... بسکون و کسره نون

برای رفع التقای ساکنین

الذی موصول مبنی بر سکون

صله آن اسم فاعل بود یا اسم مفعول

مضاف اسم مفعول الی ... یا ...

مجرور محلا راجع بال ... نائب فاعل

اسم مفعول یا نائب فاعل مرفوع لفظا

صله موصول با صله اسم ... جار

منفی مجرور لفظا مضاف ال ... موصول

فعل مذکور مضاف اسم مفعول

راجع ضمیر دران راجع بال نائب فاعل

مجرور لفظا اسم مفعول یا نائب فاعل

صله موصول با صله مضاف

لامی مضاف با مضاف الیه ...

یا مفعول مطلق نیز جمله فعلیه خبریه صغری مرفوع محلا خبر مبتدا یا خبر جمله اسمیه کبری معطوفه یا مستانفه گردیده

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة

اسم باشیای مذکوره تمام شد شابه بفعلی گردید که بر فاعل تمام شده باشد پس تمیز که بعد اسم مذکور می آید ...

السابع من العوامل القياسية الاسم التام

كل اسم اضيف الى اسم آخر فيجر الاول الثاني مجردا عن اللام والتنوين

وما يقوم مقامه من نوني التثنية والجمع لاجل الاضافة والاضافة

اما بمعنى اللام المقدرة ان لم يكن المضاف اليه من جنس المضاف

ولا يكون ظرفا له مثل غلام زيد واما بمعنى من ان كان من جنسه

مثل خاتم فضة واما بمعنى في ان كان ظرفا له نحو ضرب اليوم

وسابعها الاسم التام

كل اسم تم فاستغنى عن الاضافة بان يكون في آخره تنوين او

ما يقوم مقامه من نوني التثنية والجمع او يكون في آخره

مضاف اليه وهو ينصب النكرة على انها تميز له فيرفع منه الابهام

از ذات مقدره رفع ابهام می نماید چنانکه منوان وجهان گاهی از ذات مذکوره مثل منوان عمرا و تمیز اسم تام

۱۲ قوله وهو مختار ابن مالك زیرا که ابن مالک در کافیهٔ کبری گفته که قول کوفیه اقرب بصواب است

مثل عندي رطل زيتا ومنوان سمنا وعشرون درهما ولي ملؤه عسلا

وأما المعنوية فمنها عددان

المراد من العامل المعنوي ما يعرف بالقلب وليس للسان حظ فيه

أحدهما العامل في المبتدأ والخبر وهو الابتداء أي خلو الاسم عن العوامل اللفظية نحو زيد منطلق وثانيهما العامل في الفعل المضارع وهو صحة وقوع الفعل المضارع موقع الاسم مثل زيد يعلم فيعلم مرفوع لصحة وقوعه موقع الاسم إذ يصح أن يقال موقع يعلم عالم فعامله معنوي وعند الكوفيين أن عامل الفعل المضارع تجرده عن العامل الناصب والجازم وهو مختار ابن مالك

أما المعنوية فمنها عددان

دلیله و هو انت و او عاطفه هو مرفوع محلا راجع به تجرده عن آه مبتدا مختار اسم مفعول مرفوع لفظا بمعنی ماضی مضاف و ضمیر دران راجع بمبتدا نائب فاعل ابن مالک مضاف

که معنی مذکورست و منصوب بمعنی منصوب است
وذکرها فاعل مذکر ذکر که در مصادر متعدیه اکثرست
چنانکه مذکور شد مضاف با مضاف الیه تمیز
محلا منصوب لفظا تمیز رافع ابهام از نسبت مصدر
بمفعول تمیز با تمیز یا فاعل یا مبتدای مؤخر
ظرف با فاعل جمله ظرفیه یا مبتدای مؤخر با خبر
مقدم جمله اسمیه معطوف معطوف علیه با معطوف
مجرور محلا مضاف الیه مضاف یعنی مثل
مضاف الیه با جمله اسمیه

حال از منصوب در العفویه یا از عدد دران معین تقدیم
تقدیم حال بر ذو الحال که نکره است
عدد دران خبر مبتدا با خبر جمله اسمیه خبر
مستانفه گردیده

التركيب للصفحة المهندسة بهندسة ١٣٤

واو عاطفه الجازم مجرور لفظا معطوف معطوف علیه با معطوف صفت موصوف با صفت مجرور جار با مجرور

بسم الله الرحمن الرحيم

كلمة التوحيد لا اله الا الله محمد رسول الله والكلم النحوية المبنية الأصلية الحرف والأمر بغير اللام والماضي والعارضة المضارع مع نون الجمع والتاكيد والاسماء غير المتمكنة وهي المضمرات واسماء الاشارة والموصولات واسماء الافعال والاصوات وبعض الظروف والكنايات والمركب البنائي والمعربة المضارع الصحيح المجرد من الضمائر البارزة المرفوعة بالضمة رفعا والفتحة نصبا والسكون جزما والمعتل الواوي واليائي بالضمة تقديرا والفتحة لفظا والحذف جزما والالفي بالضمة والفتحة تقديرا والحذف جزما ومطلقا معها باثبات النون رفعا وبحذفها نصبا وجزما والامر باللام والنهي في الجزم كالمضارع والاسماء المتمكنة المفرد المنصرف الصحيح والجاري مجراه وجمع المكسر المنصرف بالضمة رفعا والفتحة نصبا والكسرة جرا وغير المنصرف بالضمة والفتحة وجمع المونث السالم بالضمة والكسرة والاسماء الستة المكبرة الموحدة المضافة الى غير ياء المتكلم بالواو والالف والياء والمثنى وكلا مضافا الى مضمر واثنان وفرعاه بالالف والياء وجمع المذكر السالم واولو وعشرون واخواتها بالواو والياء ويقدر في ما تعذر مطلقا وما استثقل رفعا وجرا وجمع المذكر السالم المضاف الى ياء المتكلم رفعا وغير المنصرف ما فيه صيغة منتهى الجموع والف التانيث او سببان من العدل والوصف والعلمية والعجمة والتركيب والالف والنون الزائدتين والتانيث فالمرفوع الفاعل ونائبه والمبتدا والخبر واسم باب كان وما ولا المشبهتين بليس وخبر باب ان ولا لنفي الجنس والمنصوب المفعول المطلق وبه وفيه وله ومعه والحال والتمييز والمستثنى اذا كان بعد الا في كلام موجب او متقدما على المستثنى منه او منقطعا على الاكثر او بعد خلا وعدا وما خلا وما عدا وليس ولا يكون وخبر باب كان وما ولا المشبهتين بليس واسم باب ان والمنصوب بلا النفي الجنس والمجرور مجرور بحرف الجر لفظا او تقديرا وتابع كل معرب بجنس اعراب متبوعه من جهة واحدة وهو النعت للمنعوت او المتعلقه والعطف بالحرف او البيان والتاكيد لفظيا او معنويا وبدل الكل او البعض او الاشتمال او الغلط تمت الافادات السعيدية في شهر ربيع الاول سنة تسعين بعد الالف ومائتين من هجرة رسول الثقلين محمد صلى الله عليه وعلى آله واصحابه اجمعين صلوة متتالية وتحية متكاثرة على تعاقب الملوين ۔

تقریظ دلپذیر و تحریر بی‌نظیر نتیجهٔ ریز فکر معجز آثر مصحح المضمرات موضح المبهمات زین الزمان حق شناسی مولوی عبدالعلی آسی مدراسی

بهر نحو صرف اوقات تبیین کلمهٔ توحید فاعل حقیقی که رافع سماوات و خافض زمین و ناصب جبالست بهترین جملات و بهر حال قیل و قال توشیح حرف تحمید
عامل معنوی که مبدع حرکات و موجد سکنات و مخترع افعالست خوشترین کلمات ذات و صفات قدیمش از حدوث ماضی و حال و استقبال مبرا
و اسما و افعال بی‌زوالش از حروف تغیر و اعلال معرا مبارزان میدان فصاحت را در تشاطر از ایش مجال عبارت تنگ و سابقان عرصهٔ بلاغت را
در صفت پردازیش پای اشارت لنگ جائیکه متکلم انا افصح العرب و العجم مخاطب علمک ما لم تکن تعلم نتیجهٔ مقدمهٔ انشای کونین علت غائی ابدای
دارین مسند الیه تکوین و ایجاد مبتدا خبر کون و فساد احمد محمود المقام محمد سید الانام علیه و علی آله افضل الصلوة و اکمل السلام از انشای کلام معجز نظام
لا احصی باعتراف قصور سپاس گذاری خبر داده و ابواب العجز عن درک الادراک ادراک بر روی خواص کشاده تا بعوام کالانعام چه رسد که لوای ادعا در میدان حمد و ثنا برفروخته
سازند و شد بخامهٔ مکسور اللسان را درین مضمار دشوار گذار تاز ندلیکن این بیجدان دبستان هیچمدانی عبدالعلی مدراسی را زبانی کجا که بمددگاری جوارح ثنای ایزد ستایش بحمد
سپاس ایزد و دهنی کو که بستیاری قلم زبان شکسته بوصفش میگراید | فلک از وصفش بود در تب | از خورشید مهر خموشی بلب | بحمدش زبان خرد گشته لال
بیان هش بود لنگ پای خیال | خرد را در اینجا نگون شد علم | قلم را زبان بیان شد قلم | تا چار عنان اشهب خامهٔ دوزبان را ازین عرصهٔ ناپیدا کنار بدست
اعتذار معذور ساخته بسوی گوی ادای مدعا معطوف میدارد و جوهر عرض مطلب را منصوب نقش خواطر طلاب و مرفوع ضمائر اولی الالباب میسازد که درین قحط سال
علم و هنر جنس کاسد جهل و نادانی چنان ارزانی یافته که متاع گوهر علم گرانمایه را بهیچ میگیرند و کالای جوهر فن بلندپایه را بجوی نمی‌پذیرند سکهٔ بی‌جوهری در هر طرف رایج گشته و نقش
بی‌هنری بسکهٔ شهرت گرفته شعبادهٔ بازی درای گشتی مسائله میرسند اجلا ما یقرا ابای نافیه میخوانند شیرازهٔ کتاب بلند حوصلگی از شکنجهٔ پست همتی تنگ ظرفان از هم
گسیخته و برگ و بار نونهال چمن فضل و کمال از دست برد خزان فقدان تعلیم و تعلم بر زمین ذلت فروریخته چه وجود استاد کامل و طالب صادق هر دو معروف الاسم
و مجهول الجسم چون عنقا و عمل عامل افاده بجای کافهٔ استفاده ملغا گردیده کسوف بر روی علمای مهرطلعت علوم عربیه در هم نشسته و سحاب تار روانی خسوف
بالیلای ماه سیمای فنون ادبیه باهم پیوسته لا اشیما دیار هند از علم و هنر صاف رفته شده و اهل کمال الکلمة غیر باد گفته شد اکثری بعلت قلت تمیز جمله افعال مدح و ذم
را از یک باب شمارند و بعضی از متمکنان موقف ولت نقش منع صرف در اسم را هموارهٔ نصب العین خود میدارند حتی که احد و اثنان از ارباب علم بجائی جمع بودند
آنهم بعدم قدردانی حال پریشان جا بجا نقل نمودند آری اهل علم تهی‌دستی معمول اند و اهل بخت پیوسته بصلهٔ موصول چرا که جیب و علم از گوهر نقاط بیست و دامان بخت بحرف آرائی
اندرین دور که کاسد شده بازار عمل | هیچ کس نخرد جوهر عقل اول | از سر اوج عروج آمده امروز بخاک | جوهر علم و هنر گوهر بی‌مثل و بدل
قدر نشناسی جوهر دگرست آفت جان | زین ملالت جگرم خون شد و هوشم مختل | استغفر الله چه میگوئی و چرا راه خطا میپوئی ناحق شور و غوغا برانگیزی و عبث
بجنت تنازع آویزی هوش و ادراک گوش کن آنچه میبرزه درائی ست در کسوت خودنمائی ست و آنچه لاف سرائی ست در پردهٔ خویشتن آرائی تو خود جوهر علم در کیسه نداری
خریدار گوهر هنر از کجا آری آیا بر قوا این امر جائی نیست که حالا هم فضای جهان از ذات هنرپرور ان خالی نیست نمیگویم که حرف قدردانی از صفح ضمائر ارباب
بصائر نسیاً منسیا محذوف گشته و جوهر شناسی گوهر علم و اصداف خواطر اصحاب آخر جا نپذیرفته چه آن عالی همت جوهر شناس بلند حوصله روشن قیاس را
نشنیده بلکه بچشم خود دیده که گوهر آبدار سخن را بنرخ جوهر جان خریده است و دُر شاهوار این فن را بثمن بیش از آن طلبگار عنان فتح بنیان توجه جوشش
بپیوسته بنجوه ضم اجزای پریشان دفتر علوم معطوف و ذات لازم البرکاتش باوصاف کسر نفسی و تواضع ارباب فهوم موصوف قدردانی علما
بدخمیر اوست و نفع رسانی طلبا در ضمیر او اعنی شرح طرازی خوش‌نیتی بانی بنای بلندهمتی ناظم نثر انگیز منبع ماهر محمد عبدالرحمن خان شاکر که
سعی و حسن اهتمامش مو موشگافی زلف مشکین مویان نقوش الفاظ تنزه و دلدادگان شاهد معنی مشکور است و ضمائر طلاب و لی الالباب بخوشطبعی فیض گستر
از جلیه طبع مستجیر مناهج مجهور ساده رخان خرائد صفائح کتب مندرسه را از خط و خال حواشی عقیده نقش و نگار جدیده بخشید آری بمناسبت همین انتظام بزرگ
و اهتمام سترگ نام نامی این کارخانه از عالم غیب مطبع نظامی نازل گردید چه آنکه هر فردی از توابع آقای نامدار متبوع کامگار موصوف بالقاب لفرعی

مهر انجلاء ذخیرهٔ ادوات صنائع و اختراعات بدائع تازه بیضا مینماید و مهر امید از عوامل کاربردازان این کارخانه فیض نشانه عقدهای بالانحل لعل کلیم افکشت فکر صائبش بنا ید علی الخصوص شاهد بمهال و مصداق مقال استاد جامع فنون نقلیه سیاح بیدای علوم عقلیه ناصب عوامل شهرستان جانی رافع الویه میدان نکته دانی کشاف مدارک مکتوم حلال معاقد علوم خلیل قربان کمالاتش سیبویه بلاگردان مقالاتش حسان ابجد خوان فصاحتش سحبان ادب آموز بلاغتش زمخشری محو حیرت اسرار تفسیر او مبرد سرد از گرمی بازار تقریر او اخفش در پردهٔ خورشید جلالش از کمال ندامت بحجاب طلب کسائی از غیرت عبقری گرانمایه فضائلش در گلیم خجالت جان بلب فرا اجون اتفاق بحث تنازع بدو افتادی در اول وهله تقریرش روی بفرار نهادی اگر در زمانش حضرت جالینوس حیات بودی دهر از خمخانه افاداتش بادهٔ استفاده بسبوی تعلیلات او در هدایة الصرف مبتدیان از شافیه و تقریرات او در هدایة النحو منتهیان از کافیه سالک مسالک بهیه عارج معارج علیه منهل غایة التحقیق صنو شمع تدقیق مصباح المتکلمین سراج المتعلمین اعنی مرسله پیوند گلوی شاهد بلند خیالی مولوی و استاذی مولوی الٰهی بخش مدظله العالی که بخدمت لازم الافاضتش بفیض سعدی رسیده ام و پیش قدم افادت تو امش زانوی ادب تا نموده حلقه شاگردی بگوش هوش کشیده ام گوهر سخنش را در جیب جان خود دارم و جوهر حرفش را نقش ضمیر خویش پندارم کرا طاقت که بطرز ایجاد فکر مخترع او تواند رسید و کجا قدرت که کمان زور بازوی طبع جدید او تواند کشید سرعت عقل سلیم و حدت طبع مستقیم او بدرجه بود که غیبات مستقبل را چون حال ماضی نداند و اصابت رای و وقاد و حذاقت ذهن نقاد او بمرتبه نباشد که عبارت فردا را بر صفائح امروز نخواند قطعه

رای او آنکه دهد پیر خرد را تعلیم
فکر او آنکه کند مضمر دل را اعلام
خوانده از چهرهٔ امروز نقوش فردا
دیده از روزن آغاز جمال انجام

علوم غامضه و فنون متنوعه که در ذات جامع الکمالاتش جمع آمده بزبان مقصود البیان نتوانم گفت و دری از دریای فضائل و معلوماتش بمثقب الماس نوک قلم نتوانم سفت کسیکه پیش خدمتش زانوی ادب تا نماید بی ریب و گمان بداند که کلامم درین معنی از شائبه غلو بریست و قولم درین امر مبرا از تکلفات سخنوری چنین نیست که راقم بواسطه خلوص تلمذ اینهمه لا فیده باشم بلکه این کتاب دستور العمل طلاب خاص برای تعلیم و افادهٔ صاحبزادهٔ بلند قدر خلف اسعد جناب نصاحب موصوف الصدر مصدر آثار شایسته مظهر اطوار بایسته طرهٔ دستار ارجمندی غرهٔ سیمای سربلندی سناً صغیر عقلاً کبیر قالب شادت را جان طالب سعادت را نشان اعنی حافظ محمد ابو سعید خان اسعده الله الرحمن طراز تالیف پذیرفته آنقدر تحقیقات کلمات و ترکیبات جملات و تنقیح مطالب و توضیح مآرب و تبیین مبانی و تصحیح معانی دران ایراد یافته که تاحال بتوجه عقل کسی از ماهرین این فن بران نتافته بتیزی بازوی آن طباع بالغ نظر و صناع هنرپرور گواهی ست صادق دیگر چه حاجت بیان و شاهدیست ناطق زیاده ازین چه ضرورت برهان و همچنین آن علام یگانه و نحریر زمانه محض از تازه افکار اختراعات ذهن خدادادش تحریر منطق یعنی حل ترکیب شرح تهذیب عبد الله یزدی حسب مراعات قوانین منطقیه بتحقیق سراپا تصدیق نگاشته که تا هذا الآن کسند تصور کسی از متقدمین بکنگرهٔ اوج ایجادش نرسیده و طائر خیال احدی از متاخرین بهوای بلندی گرای اختراعش نپریده بالجمله این شاهد زیبا و عروس رعنا از خط و خال غازه تحریر و نقش و نگار گلگونه تسطیر ماشطهٔ کلک گوهر بار خطاط جواهر نگار شاگرد جناب مولوی دعلی صاحب مرحوم و مغفور مزین بهر هفت شده در ازمنه مقصوره بمساعی محموده اوائل ربیع الآخر سنه ۱۲۹۰ هجری در مطبع نظامی واقع کانپور بر منصه ظهور زیور انطباع پوشید و لباس ارتسام در بر کشید اللهم اجعل طبعه مطبوع الانام و صیره مرجع الخواص و العوام

استشهار از طرف صاحب مطبع

چونکه این کتاب شرح مائة عامل که حسب تصحیح صاحب در مکنون تصنیف مولانا عبد الرحمن جامی ست محشی بحواشی حل تراکیب و معانی مسمی بتبیین ابو سعید خانی بترتیب و وضع تازه و بمصارف بی اندازه طیار گردیده و جناب محشی حق تصنیف آن بابن خاکسار بخشید پس حسب مراد قانون بستم ۱۸۶۷ع داخل رجسٹر سرکار گورنمنٹ نموده شد لهذا اگر صاحب قصد طبعش نفرمایند و چندانکه مطلوب باشد ازین مطبع طلب نمایند

وجه مهر و دستخط مهتمم برخاتمه

برای سند اینمعنی که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی ست مهر و دستخط صاحب مطبع در آخرش ثبت گردید فقط